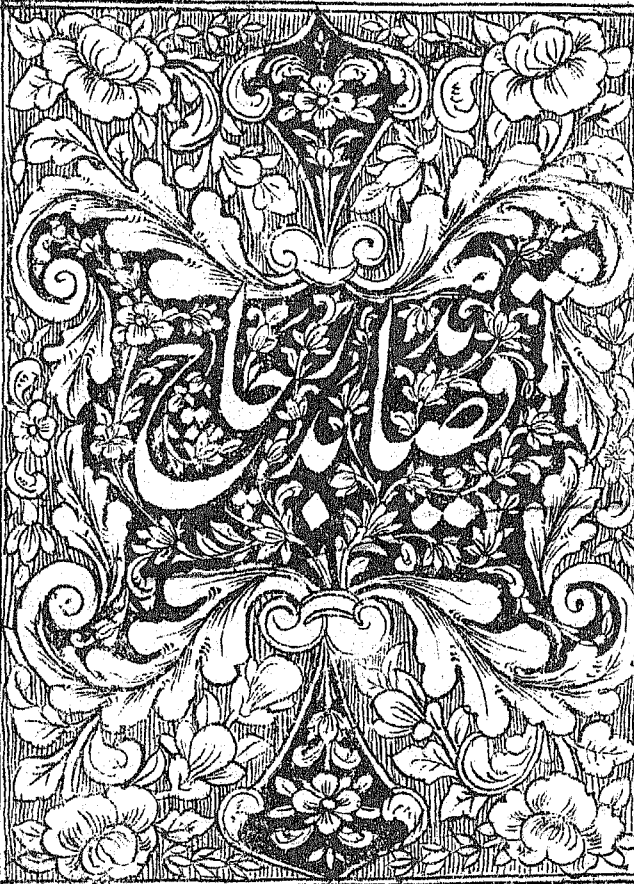




لالی بن هی انی درین علمای شون بنی

حاصل دریای فصاحت برآمده کان بلاغت منسلک جادو و طرازی



بدرد لیدین چای غواص بحر توحید شنای کیم بحر دقایق شناس چنین می توان اساس

در مطبخ منشی نوکش و طبع تا جلا و انقیاف

M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE133401

بسم اللہ الرحمن الرحیم

قصید بحر ملشمن مقصود نیست فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

فنا علان

حمدان سلطان عالم را که عالم پرست  
 عالم ایجاد اور اور نظام کائنات  
 وایه مهر و را بهر بلوغ نشسته سپهر  
 سیاست گاه مهرش فیضای کائنات  
 صانع خندان لب ز شمع تیغ قهرش  
 پادشاه پادشاهان جان نگارانش جان  
 از برای تشکین راه مهرش افتاد  
 بر در عز و تجلی و جمال کبریاست  
 چه در زیبای انسان را بهر گرفتار  
 انچنان ارسته مشایخه تقدیر او  
 انچنان پرستیده پیرایه تدبیر او  
 حاجبان پیوسته و محرابان و اورنگ  
 از رخایش ماه و یان رامیان افتاد

انس و در راه ایمان انش جان ارباب  
 اتهام نه عرض و رعمده یک جوهر است  
 خواجه گاه چار زین و زین این به شوهر  
 قطب دایم خبازه بر سر سه و ضریف  
 باکریان و ریده زیر نیلی چادر است  
 انکه نامش بر زبان از انجوان خوشتر  
 بر سر این نه خم فیزه ز دین ساعرت  
 عاشقان را عشق مر واید بر طشت برت  
 و شبتان عدم گاه از انزل صومک است  
 چشم و ابرو را که گوی در نهالی انش  
 زلف و عارض که گوی در نهالی انش  
 ترک مستی را که طفل منبوش اندر بر  
 روح و زتاب از یک ذره یا قوت ترست

حاصل نصیحت حکیم صابر

۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

تاریخ بنی ساسانی ۱۳  
جلد اول

دفعہ ۱۲۱

در بهارش گلزاران را بنیستان جمال  
 سبز و زار آسمان را در پناه عدل او  
 طوطی پران گروون در پیش رخسار  
 آنکه روزگار چو پیش در فضایی در کون  
 آن منزله زاول و حرمه در بدو وجود  
 پیشوای انبیا خوشید روی و اضحی  
 سایه اش فی سلیقه آفتاب به شگاف  
 پیش از اوم خاتم پیغمبری در دست داشت  
 هر سری که خاک پایش آبروی بخود  
 او شهنشاه شریعت بود و مشورین کتب  
 شاه دین احمد ابو العباس امیر المومنین  
 آفتاب شریع و ولایت آسمان ملک دین  
 آنکه از جان بیت توان او بر دل شوی  
 بو الحیا طیل حق سلطان محمد که جمال  
 آن خضر علم و سکنه ملک بهرام طاهر  
 آنکه هر شب جو عین باکیسوان عنبرین  
 شب بهانه هست کی ماه هم افسانه است  
 زهره جادرسیمه که دو قمر را در شکست  
 آنکه از عدلش سپهر فتاد از بازوی تیر  
 تا دین نیکی طوس شب چای را  
 تا کمال چرخ کیش تیر را مستقبل است

بسته مثل عنجب و باو ام عین صبر است  
 مرغ آهوی باو به کینه شیر ز مست  
 و انجم آتش سحر غفای زین شهر است  
 حاجب دار الجلال حاصل و پیغمبر است  
 عالم و اوم ز نور اول او نور است  
 آنکه خاک مقدسش فرق شایان مهر است  
 آنکه امت اشاعت خواهد و فرشته است  
 زان گنجش را ز بر جد و نسب نام است  
 باد بیامست که چون بولست او است  
 این مان قایم مقام او امام الکبر است  
 آنکه آل دوده عباس امیر و فرست  
 آنکه مرتخت خلافت را جانش یور است  
 پاوشاه شرق و غرب حاکم بحر و بر است  
 دو دوشع بزم او شمع و واق ایمن است  
 که شرف نعل سمنش به بزاج فیض است  
 در سریش تا سحر از خاک و بان دست  
 با تو گویم است اینی که دل را باو است  
 و زده هدر کش که زان قص بکام است  
 تیر از هوش ام اندر کان تاب او است  
 شاخ جگیش شایان گرس زین است  
 تا کمال پدر از اقبال شاه خاور است

قصاید بر جلال  
 در بهارش گلزاران را بنیستان جمال  
 سبز و زار آسمان را در پناه عدل او  
 طوطی پران گروون در پیش رخسار  
 آنکه روزگار چو پیش در فضایی در کون  
 آن منزله زاول و حرمه در بدو وجود  
 پیشوای انبیا خوشید روی و اضحی  
 سایه اش فی سلیقه آفتاب به شگاف  
 پیش از اوم خاتم پیغمبری در دست داشت  
 هر سری که خاک پایش آبروی بخود  
 او شهنشاه شریعت بود و مشورین کتب  
 شاه دین احمد ابو العباس امیر المومنین  
 آفتاب شریع و ولایت آسمان ملک دین  
 آنکه از جان بیت توان او بر دل شوی  
 بو الحیا طیل حق سلطان محمد که جمال  
 آن خضر علم و سکنه ملک بهرام طاهر  
 آنکه هر شب جو عین باکیسوان عنبرین  
 شب بهانه هست کی ماه هم افسانه است  
 زهره جادرسیمه که دو قمر را در شکست  
 آنکه از عدلش سپهر فتاد از بازوی تیر  
 تا دین نیکی طوس شب چای را  
 تا کمال چرخ کیش تیر را مستقبل است  
 بسته مثل عنجب و باو ام عین صبر است  
 مرغ آهوی باو به کینه شیر ز مست  
 و انجم آتش سحر غفای زین شهر است  
 حاجب دار الجلال حاصل و پیغمبر است  
 عالم و اوم ز نور اول او نور است  
 آنکه خاک مقدسش فرق شایان مهر است  
 آنکه امت اشاعت خواهد و فرشته است  
 زان گنجش را ز بر جد و نسب نام است  
 باد بیامست که چون بولست او است  
 این مان قایم مقام او امام الکبر است  
 آنکه آل دوده عباس امیر و فرست  
 آنکه مرتخت خلافت را جانش یور است  
 پاوشاه شرق و غرب حاکم بحر و بر است  
 دو دوشع بزم او شمع و واق ایمن است  
 که شرف نعل سمنش به بزاج فیض است  
 در سریش تا سحر از خاک و بان دست  
 با تو گویم است اینی که دل را باو است  
 و زده هدر کش که زان قص بکام است  
 تیر از هوش ام اندر کان تاب او است  
 شاخ جگیش شایان گرس زین است  
 تا کمال پدر از اقبال شاه خاور است

در بهارش گلزاران را بنیستان جمال  
 سبز و زار آسمان را در پناه عدل او  
 طوطی پران گروون در پیش رخسار  
 آنکه روزگار چو پیش در فضایی در کون  
 آن منزله زاول و حرمه در بدو وجود  
 پیشوای انبیا خوشید روی و اضحی  
 سایه اش فی سلیقه آفتاب به شگاف  
 پیش از اوم خاتم پیغمبری در دست داشت  
 هر سری که خاک پایش آبروی بخود  
 او شهنشاه شریعت بود و مشورین کتب  
 شاه دین احمد ابو العباس امیر المومنین  
 آفتاب شریع و ولایت آسمان ملک دین  
 آنکه از جان بیت توان او بر دل شوی  
 بو الحیا طیل حق سلطان محمد که جمال  
 آن خضر علم و سکنه ملک بهرام طاهر  
 آنکه هر شب جو عین باکیسوان عنبرین  
 شب بهانه هست کی ماه هم افسانه است  
 زهره جادرسیمه که دو قمر را در شکست  
 آنکه از عدلش سپهر فتاد از بازوی تیر  
 تا دین نیکی طوس شب چای را  
 تا کمال چرخ کیش تیر را مستقبل است

در بهارش گلزاران را بنیستان جمال  
 سبز و زار آسمان را در پناه عدل او  
 طوطی پران گروون در پیش رخسار  
 آنکه روزگار چو پیش در فضایی در کون  
 آن منزله زاول و حرمه در بدو وجود  
 پیشوای انبیا خوشید روی و اضحی  
 سایه اش فی سلیقه آفتاب به شگاف  
 پیش از اوم خاتم پیغمبری در دست داشت  
 هر سری که خاک پایش آبروی بخود  
 او شهنشاه شریعت بود و مشورین کتب  
 شاه دین احمد ابو العباس امیر المومنین  
 آفتاب شریع و ولایت آسمان ملک دین  
 آنکه از جان بیت توان او بر دل شوی  
 بو الحیا طیل حق سلطان محمد که جمال  
 آن خضر علم و سکنه ملک بهرام طاهر  
 آنکه هر شب جو عین باکیسوان عنبرین  
 شب بهانه هست کی ماه هم افسانه است  
 زهره جادرسیمه که دو قمر را در شکست  
 آنکه از عدلش سپهر فتاد از بازوی تیر  
 تا دین نیکی طوس شب چای را  
 تا کمال چرخ کیش تیر را مستقبل است





در عالم ایمان تو صد نور و رویت  
 آن دم که ترا در قبح غی نظمت  
 بر خط و آجانب پر توین گذشت  
 گر عرش خود را تا با بد بخیر افت  
 قصی که کلاه شش زرق و سفت  
 و امن شد آید ز میانش کمر افت  
 زمین قطعه شیرین هوسا بر سفت  
 در بحر سخن گریه ازین در تیر افت  
 کز نه نمودش جانب و چل گذر افت

آن خال بلا نیست سیه که سبب او  
 کام و لب شیرین خود ای و ست کن  
 کان ده و دفته است که با پنج بلاست  
 در میکده رو که کی قطره ز جامش  
 و ز غنچه اطریقه او چرخ زندر قص  
 و از بر بدوی گنجارش بسر کو  
 در مجلس خسرو نه هانا که کسی را  
 چون پدر در مان کالم اندر ره انشا  
 برگزیده که رابد و در چار و سکه کن

قصیده در بحر پنج سخن اخرب مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول

ای یاد تو بوی خوش دی نام تو جان جان  
 سیرت و صالت را هرگز نبود و جوی  
 بیدای جلالت را هرگز نبود و جوی  
 در بحر غمت خواص لایلی و چشم است  
 و شبنم مر از عرش این ناله می آمد  
 بر خوان کسان ناکی ناخوانده وی چون خور  
 و زلف بتان گم شود آشفته که میدارند  
 بر خویش پیچ از غم جار و نشان کان خط  
 زان پسته مرجان و سن لب خشک شوکا  
 چون تلخی عمر تو زان پسته شیر نیست  
 آن چشم در آن ابرو زانست که تا بینی

در کینه جلال تو عقل دل و جان حیران  
 مجروح فرات را هرگز نبود و زمان  
 در پای کلمات را هرگز نبود و پایان  
 صد کوهی ترانیک غرقت ز رخ غطان  
 کای بدر جگر خسته و می تر دل نادن  
 بر خوان الهی شو یک نیم شبی ممان  
 سر زده و هندی از طرف میه نیران  
 ناز نیست سیفته بر گوشت لایستمان  
 مرجان ترا صد غم از دیدن آن مرجان  
 چون پسته کن خود را بر آتش غم بریان  
 محراب سیه گشته از دود و دل مستان

در عالم ایمان تو صد نور و رویت  
 آن دم که ترا در قبح غی نظمت  
 بر خط و آجانب پر توین گذشت  
 گر عرش خود را تا با بد بخیر افت  
 قصی که کلاه شش زرق و سفت  
 و امن شد آید ز میانش کمر افت  
 زمین قطعه شیرین هوسا بر سفت  
 در بحر سخن گریه ازین در تیر افت  
 کز نه نمودش جانب و چل گذر افت

در کینه جلال تو عقل دل و جان حیران  
 مجروح فرات را هرگز نبود و زمان  
 در پای کلمات را هرگز نبود و پایان  
 صد کوهی ترانیک غرقت ز رخ غطان  
 کای بدر جگر خسته و می تر دل نادن  
 بر خوان الهی شو یک نیم شبی ممان  
 سر زده و هندی از طرف میه نیران  
 ناز نیست سیفته بر گوشت لایستمان  
 مرجان ترا صد غم از دیدن آن مرجان  
 چون پسته کن خود را بر آتش غم بریان  
 محراب سیه گشته از دود و دل مستان

در کینه جلال تو عقل دل و جان حیران  
 مجروح فرات را هرگز نبود و زمان  
 در پای کلمات را هرگز نبود و پایان  
 صد کوهی ترانیک غرقت ز رخ غطان  
 کای بدر جگر خسته و می تر دل نادن  
 بر خوان الهی شو یک نیم شبی ممان  
 سر زده و هندی از طرف میه نیران  
 ناز نیست سیفته بر گوشت لایستمان  
 مرجان ترا صد غم از دیدن آن مرجان  
 چون پسته کن خود را بر آتش غم بریان  
 محراب سیه گشته از دود و دل مستان

فصل فی بیان احوال و حاله  
فصل فی بیان احوال و حاله  
فصل فی بیان احوال و حاله  
فصل فی بیان احوال و حاله  
فصل فی بیان احوال و حاله



<p>قصیدہ در بحر جز مثنوی سالم مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن</p>	<p>تا تنگانی اعل شد بر تخت دنیا ریخته</p>	<p>بر روی روز ازل شکست هر جا ریخته</p>
<p>در کام دیو یفت برین لعبان سمیر</p>	<p>خاک سپیدین غم نگر بر فرق دنیا ریخته</p>	<p>کین روز فوطه تبه برنگام سوار ریخته</p>



باب ۱۱ فی بیان فضائل و مناقب  
 باب ۱۲ فی بیان فضائل و مناقب  
 باب ۱۳ فی بیان فضائل و مناقب  
 باب ۱۴ فی بیان فضائل و مناقب  
 باب ۱۵ فی بیان فضائل و مناقب  
 باب ۱۶ فی بیان فضائل و مناقب  
 باب ۱۷ فی بیان فضائل و مناقب  
 باب ۱۸ فی بیان فضائل و مناقب  
 باب ۱۹ فی بیان فضائل و مناقب  
 باب ۲۰ فی بیان فضائل و مناقب



سوزن زلف بگذاخته از چوبی ریخته  
 احراق و زخ کم شده اوراق طوبی ریخته  
 خورشید چون مهر گشته نورش ز آینه ریخته  
 تیغ تباشر طغش شر قاف و غبار ریخته  
 و پیش تو در زمین از مشک سار ریخته  
 طفلی بود روی شیر از دیده و عوار ریخته  
 چون ماه نو در دست شه بهر شمشیر ریخته  
 نعل تو به بر رو مهر در و زخ غار ریخته  
 در معرکه از زخم دست انجم جز آینه ریخته  
 زوگر و دست هر زمان بطلاق سری ریخته  
 گو در اوق خمیت بر اوج احوالی ریخته  
 بر جانت آواز قدم از تو تعالی ریخته  
 بر طوخت بیکان نور سجلی ریخته  
 اب سلاطین جهان یابیده یار ریخته  
 مهرت چو بر مهر کنین سعد موفار ریخته  
 بر صدره عروقی شب شک اینجا ریخته  
 در قفایان تو عرش معلای ریخته  
 آب رخ دیوان او زین شعر غار ریخته

وزکر چو پیشین مطوی مجنون ال و نش منقطن مضاعف منقطن مضاعف

جام طلب کہ بدر رائج ہوا

۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

[illegible]

مجلس اول  
در بیان فضیلت و مناقب حضرت علی علیه السلام



مجلس ششمین  
توقیر اعلیٰ شد  
سلطان سلامت  
گشتن ثروت  
شیخ آج  
پادشاه و وزیر  
کلیه وزراء  
کلیه وزراء  
کلیه وزراء  
کلیه وزراء  
کلیه وزراء

<p>مهر بن آب شد از سرمه فیض بخش عايش          نند تاجی ز زر بر چسبید سرمه تحت و جوش          فلک و پاه تختش ملک و صف خدش          چو ز رختی میابد و دست قلب خاش          زبان بریده باد و شوق چو کلک و اندیش          اگر چه خسرو عالم کند فخر الزمان نایش</p>	<p>حیطة نقطه عالم که با آن پر ولی و ریا          الا شاه آسبم را بدین نه قلعه مینا          دواج عمر و بر باد و تاج سلطنت بر سر          الا تا آتشین شیر ملک اندام را شرب          سیه روی که چون خامه کشد از رخسارش          برین در پند ر چای از سخن شیرین علامش</p>
<p>در شهنشاید رسیدن خلعت و فرمان خلیفه عباسیان شایسته</p>	
<p>کز خلیفه یسوی سلطان خلعت فرمان رسید          از پی عو محمد آیت شد آن رسید          سر به رش مصطفی از او خوشایان رسید          دین خبر و رفعت کشور بر همه شایان رسید          حاصل تو قیقات دار الملک چو یار رسید          خلعت مصری که اگر کنعان بستان رسید          کز خضر سوی سکندر شیمه حیوان رسید          شرح راحت فردن شد و نوقی رسید          پیشوایان شریعت احیات جان رسید          از امیر المومنین خلعت سو سلطان رسید          جرج را از تنگهای سنج نه انبان رسید          صبح باک طشت زرین آینه نشان رسید          نیست کفران بیرون تبر این نهان رسید          زین سفراء محرم سابق شعبان رسید</p>	<p>جبرئیل رطاق کردون انبیر و اکوان رسید          همچنان کز بارگاه کسب رای لایزال رسید          مرسلان را که کوسش تپش بی تویت رسید          شاه را بر کل عالم حکم مطلق داد امام رسید          نسخ فرمان شایان جهان مشوخ شد رسید          جاده حاسد اچو چاه یوسفی بی آب گرد رسید          حاسد آتش نژاد خاک بر سر کن چو باد رسید          ملک ابرو قوی شد دین سرفرازی نمود رسید          کیش و اران خلالت اهوای من گرفت رسید          راست عید مومنان آمد که در سالی دوبا رسید          زان شایانی که برفق رسولان کرد شاه رسید          آسمان با هفت دهن از طرب رخسار شد رسید          آن کی پیغمبر است و آن درگاه باشد رسول رسید          هم تباری که ماه ارسال سفید شد فرد رسید</p>

مهر بن آب شد از سرمه فیض بخش عايش  
 نند تاجی ز زر بر چسبید سرمه تحت و جوش  
 فلک و پاه تختش ملک و صف خدش  
 چو ز رختی میابد و دست قلب خاش  
 زبان بریده باد و شوق چو کلک و اندیش  
 اگر چه خسرو عالم کند فخر الزمان نایش

حیطة نقطه عالم که با آن پر ولی و ریا  
 الا شاه آسبم را بدین نه قلعه مینا  
 دواج عمر و بر باد و تاج سلطنت بر سر  
 الا تا آتشین شیر ملک اندام را شرب  
 سیه روی که چون خامه کشد از رخسارش  
 برین در پند ر چای از سخن شیرین علامش

در شهنشاید رسیدن خلعت و فرمان خلیفه عباسیان شایسته

کز خلیفه یسوی سلطان خلعت فرمان رسید  
 از پی عو محمد آیت شد آن رسید  
 سر به رش مصطفی از او خوشایان رسید  
 دین خبر و رفعت کشور بر همه شایان رسید  
 حاصل تو قیقات دار الملک چو یار رسید  
 خلعت مصری که اگر کنعان بستان رسید  
 کز خضر سوی سکندر شیمه حیوان رسید  
 شرح راحت فردن شد و نوقی رسید  
 پیشوایان شریعت احیات جان رسید  
 از امیر المومنین خلعت سو سلطان رسید  
 جرج را از تنگهای سنج نه انبان رسید  
 صبح باک طشت زرین آینه نشان رسید  
 نیست کفران بیرون تبر این نهان رسید  
 زین سفراء محرم سابق شعبان رسید

جبرئیل رطاق کردون انبیر و اکوان رسید  
 همچنان کز بارگاه کسب رای لایزال رسید  
 مرسلان را که کوسش تپش بی تویت رسید  
 شاه را بر کل عالم حکم مطلق داد امام رسید  
 نسخ فرمان شایان جهان مشوخ شد رسید  
 جاده حاسد اچو چاه یوسفی بی آب گرد رسید  
 حاسد آتش نژاد خاک بر سر کن چو باد رسید  
 ملک ابرو قوی شد دین سرفرازی نمود رسید  
 کیش و اران خلالت اهوای من گرفت رسید  
 راست عید مومنان آمد که در سالی دوبا رسید  
 زان شایانی که برفق رسولان کرد شاه رسید  
 آسمان با هفت دهن از طرب رخسار شد رسید  
 آن کی پیغمبر است و آن درگاه باشد رسول رسید  
 هم تباری که ماه ارسال سفید شد فرد رسید

مهر بن آب شد از سرمه فیض بخش عايش  
 نند تاجی ز زر بر چسبید سرمه تحت و جوش  
 فلک و پاه تختش ملک و صف خدش  
 چو ز رختی میابد و دست قلب خاش  
 زبان بریده باد و شوق چو کلک و اندیش  
 اگر چه خسرو عالم کند فخر الزمان نایش

حیطة نقطه عالم که با آن پر ولی و ریا  
 الا شاه آسبم را بدین نه قلعه مینا  
 دواج عمر و بر باد و تاج سلطنت بر سر  
 الا تا آتشین شیر ملک اندام را شرب  
 سیه روی که چون خامه کشد از رخسارش  
 برین در پند ر چای از سخن شیرین علامش

در شهنشاید رسیدن خلعت و فرمان خلیفه عباسیان شایسته

کز خلیفه یسوی سلطان خلعت فرمان رسید  
 از پی عو محمد آیت شد آن رسید  
 سر به رش مصطفی از او خوشایان رسید  
 دین خبر و رفعت کشور بر همه شایان رسید  
 حاصل تو قیقات دار الملک چو یار رسید  
 خلعت مصری که اگر کنعان بستان رسید  
 کز خضر سوی سکندر شیمه حیوان رسید  
 شرح راحت فردن شد و نوقی رسید  
 پیشوایان شریعت احیات جان رسید  
 از امیر المومنین خلعت سو سلطان رسید  
 جرج را از تنگهای سنج نه انبان رسید  
 صبح باک طشت زرین آینه نشان رسید  
 نیست کفران بیرون تبر این نهان رسید  
 زین سفراء محرم سابق شعبان رسید

جبرئیل رطاق کردون انبیر و اکوان رسید  
 همچنان کز بارگاه کسب رای لایزال رسید  
 مرسلان را که کوسش تپش بی تویت رسید  
 شاه را بر کل عالم حکم مطلق داد امام رسید  
 نسخ فرمان شایان جهان مشوخ شد رسید  
 جاده حاسد اچو چاه یوسفی بی آب گرد رسید  
 حاسد آتش نژاد خاک بر سر کن چو باد رسید  
 ملک ابرو قوی شد دین سرفرازی نمود رسید  
 کیش و اران خلالت اهوای من گرفت رسید  
 راست عید مومنان آمد که در سالی دوبا رسید  
 زان شایانی که برفق رسولان کرد شاه رسید  
 آسمان با هفت دهن از طرب رخسار شد رسید  
 آن کی پیغمبر است و آن درگاه باشد رسول رسید  
 هم تباری که ماه ارسال سفید شد فرد رسید







ای بقبای جاہ تو از روی کسب یا ای برکنار گوشه کند و روی سخات و ریشہ همت عدل تو را اتهام تا در ریاض حسن و جمال تبان بود با دل معل حل شده اند دود خصم را رویش سیاه مالد و زبانش برید مالد تا ز تر حریج که تابش بود بقوس چو بپای باده در دل بهیر و شمنان ز اقبال آفتاب کمالی به بدر باد	از احزان لالی فزونه ترنج ز ر خوان هزار کاسه نه چرخ ما حصه امین شدست آب و ماده ز شیرین با دام عین ز گس پسته پر از شک بام و در سحر آنچه بر مرد و دیم چون خامه هر که از سر شاه کشیده هر ماه که سپهر شود و که کمان سیکان استقام تو چون ناوک سحر که نقص روزگار نه بنید و گراثر
---	---

قصید در حبیب طشمن مطوی	در مدح سلطان مہند
------------------------	-------------------

بر سر این سینه خوان چو چند قصه ز طاسک سیمین ماه تیره و بی آب شد و نظر احزان سایه نمود آفتاب ماه دو هفته است جام حج کمالش غلام خون جبین از پیش پیش که از حلق ز اغ بلبله مرغیت کش از سر شکار خون کشتی زرد شکم دار و متلوب یمن ای شب بختی به استبه بگرد سحر روی برویم بنده آینه سان واکیر سفره زرین سکه کاسه نقره آرد آن که از اش شورش آرام دل	خشتک لبان را میادامه و جبر لعل تر صبح چو بر کف نهاد ساغر زرین خو راست چو سر بر فراخت حشر نه تجر بر باشق اورا دام سوی شریا گذر بغضه زرین گشت طوطی طاوس پر میچکد و میپد از زین تر بر آسمان خو و روانش بر سوی آب میسیر پسته لعل تراست نه نیات از شک آن طبق لعل را از زبر طشت ز ر در یک هر کاسه یک شبه و صد گهر وان شب ز آسایش صحن سحر اکبر
---	---

بغضه زرین گشت طوطی طاوس پر  
بلبله مرغیت کش از سر شکار خون  
کشتی زرد شکم دار و متلوب یمن  
ای شب بختی به استبه بگرد سحر  
روی برویم بنده آینه سان واکیر  
سفره زرین سکه کاسه نقره آرد  
آن که از اش شورش آرام دل

چون خامه

ای بر کنان

مردم چشم منی بی سببی همچو اشک  
 زلف چو زنجیر تو کرده چو خصم ششم  
 سوزن عیسی مشو بخیم برویم منه  
 ورنه ز جور و جفات پیش شهنشاه عصر  
 مهدی بود افتاد شاه سلیمان ظفر  
 ای شمع جشید بجفت می می خورشید  
 خیر و شر نتابست رای ترا منتظر  
 خامه تو ماه را پای نه بر حسین  
 چند دل حاسد آن تیغ تو آرد بدست  
 دشمن اگر همچو بار سر نهد بر خط  
 در زمین عدل تو زید که زو عس و را  
 خامه ز دست تو خجسته ابر ز آب حیات  
 بزیر برف مشک برق دلی ابر پاش  
 یک لطف اینچ فون تا زو و سوی بیم  
 مار ز راندوده بین درویش مشک تر  
 ز رو قمانه آتش رو میان  
 وقت کویدان کشته خال سینه بر حسین  
 باسی ز درد بین غم تر کرد و خواست  
 سیر لعل فلک نیست گمنا شفق  
 رفت یک تا ختن از حشمت تا سخن  
 حاسد بی نوبت لاف و زور و سیاه

و در چشم مشو آب ز رویم مبر  
 آینه و من رو بر قفل صفت درید  
 پیر من غم روز پرده شادی بدر  
 ایم و بوسم زمین با در سام غم  
 احمد یوسف قاجار ادریس  
 و می بت ناهید خست زرم ترا جلوه گر  
 خشک و تر کائنات خوان ترا با حشر  
 خنجر تو کو که از خم زند بر جگر  
 چون همه عمرش بود در دل دشمن گذر  
 کز دم مرگش زند بر گرجان شیر  
 نیست بجز متدایج کسی را جبر  
 برگ نبشته و میدگرد غدار قسم  
 دشمن دام مشک مرغ دلی و ست پر  
 من خطش نازد جمله حرف و دگر  
 موچه بین صد نهاردی او بر خنجر  
 تا بکشد هر کس سلسله وارین کمر  
 گاه غنودن نه ایم و بر ریر  
 تابوی ماه بر رفته گرفته  
 رفتن آن ماه نوبت زشت تا سخن  
 داد کافور خشک طبله از مشک تر  
 دست زو شیفته سز زو و مختصر

چون ملاقات کرد  
 ای کجاست  
 سمن  
 تا شمع  
 کوه خراب  
 ای باب  
 گریه باران  
 چشمه  
 حرف  
 برف  
 شک  
 دین  
 وقت  
 ماز  
 یک  
 پیا  
 برون  
 چاک



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

مجلس شورای اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران

مکتبہ اسلامیہ  
لاہور

مستند  
مستند  
مستند

سید محمد علی

۱۰۰

از روی این کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بیت

درم و نیم صنفی بنویس

مجلس شورای اسلامی

در شرح سلطان

1968-1971

18

3)

سے قمر و عینا سرد و شستہ

موسیٰ و مریم

1

فلک کے ماحول خزانہ

مستند باعتبار کوکب ۱۲

1

12

روای

2015

14

پیشواری اور شہر

**Figure 7**

وہی ہے جس نے

15





مؤلف: محمد علی  
 ویراستار: محمد علی  
 ناشر: محمد علی  
 سال: ۱۳۸۵  
 جلد: ۱  
 صفحه: ۱۲۰





۲۶  
قصاید و بیاض  
کلیه که می فرزند  
عشق زده که بر آینه  
کن بهای دم  
دفع اندک خون  
گوار خراب شودم  
و نیت فیه  
در این فصل

که شمشاد نه نیست زان بند بر سر  
 چو ماه من کش از بند کرد ترک چشم  
 شفق شال بخواب دل گم بر دم  
 ز بی لب گم تر نشاند و ریاقوت  
 ز پسته تو دل شور بخت مابریان  
 بجز دمان تو ای آفتاب مهر انگیز  
 بجز دوزخ تو ای زبده بلال ابرو  
 که آمدی و نشد تیره بدر از پی آنکه  
 چو کلک خنبر و ملک است خط سیر لب  
 خدا لکان سلاطین محمد تعلق  
 اگر شتاب گفت او نمی نمیدادش  
 مبادو آینه عمر تو دمی تیره

هزار گریه سی زین برین کبود چشم  
 ز ملک سینه برار و دمار لشکر غم  
 کتا بهای غمش را کتا بهای غم  
 خلت ز غالیه زنجیر بست کرد قسم  
 ز علقه سبز زلف تو کار مایه بر قسم  
 که دید زره که پروین درو بود و غم  
 که دید سایه که بر آفتاب گیر و غم  
 تو ماهی و چغیر باشد از مه آید کم  
 که هر دو بروق ماه میکشند رقم  
 گزیده خلفا بهو الحجاب عظم  
 قر سمر نشدی از نهال گرم گرم  
 اگر صورت بی چار صد بر آرد و دم

و خیالات صبح و شب و تعریف قلم و مدح بادشاه

باز گوید و است چرخ بال زنان در هوا  
 بران ۱۲  
 رخ سرازید لب لعل و مساز شد  
 ۱۲  
 گریه سحر نوک دم بر سر جبار زد  
 ۱۲  
 شاد روی است روز امر و نه نیست  
 ۱۲  
 در مزاجی دوق آلبا بر سرش  
 ۱۲  
 آلبه جام نیست تا بدی به شود  
 ۱۲  
 لبه لبی را نشان در میان و ام چنگ  
 ۱۲  
 سوی مهر چاره و رخ مهر تو فرست  
 ۱۲

[illegible][illegible]







چون از نصب  
تقدم برادرین  
نشان دادند که در  
قسم خود را می  
باز کردند و با  
استاد خود کردار  
او از قضاوت  
عرض صاحب  
معالجه بکس داد  
خواب او را  
فرستادن بی  
فهم بود

فیروز بن صفه









پوین چمنیان شد و حل شکر بارش  
 از گرسنجی آب بقسم افشام  
 چون فرق سرشانه صد شاخ کمر ول  
 بر آینه هم بین آشفته <sup>باده</sup> صف مورش  
 آبی که زخم چون صبح آلوده بخون باشد  
 و اتم نشود چون گل از بند خود آزاره  
 یکدوزه مهر او نقصان نشود و بر بدر  
 زلفش میوه ولی شد خصم عالم  
 توان در محب و بی شانه شد دریا دل  
 بر باد سلیمان <sup>ان</sup> در توان دیدن  
 چون دفتر گل بادانه و آیه سه پاره  
 ای خسرو شیرین خط لیلیست بر گلست  
 بدگوی تو چون چوگان از خط تو سیرفت  
 آزا که تپ کنیت بگرفت برو با یک  
 قمر کیه فلک دار و در سینه تمان ارتو  
 و خجی که عذر دار و اینست ز نقد عین  
 ماه سر خرگاهت گو سر فلک بروست  
 گرد و سر تکین داود سلیمان سر  
 بسیار بر و زار و شب ماه سر کلکم  
 شیشه میارار و در و دسیاه شب  
 صد شعله میخوایم فروخته روز و شب

[illegible]



*(Vertical Persian calligraphy)*



PM

7

تحریر و کتاب

سه کلاه و خود رشتیه در کتی ۱۲ شاوین (شاه شام

1

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

قضا پرہیز گار

۱۰۰

مفتی محمد رفیع الرحمن

۵۰۰

ایک

مجلس  
العلماء  
بمكة

دعوتی کے لیے

نیجی رنظار

محکم دفترون میں  
موجود ہے

مجلس

الحاج محمد باقر

از طرفه قضاوت

١٤٢٨

مجمع الزوائد

مجلس

۱۵۶

که از سر چو دل ناله های زار آمد  
بساط حسن و رانفش دو تنه بار آمد  
اگر چه قیمت آن ماه صد هزار آمد  
صدف شمال پیرام و ز شا بهوار آمد  
هزار تنگه زر بهر شب آشکار آمد  
دوست مغربی شرق کم عیار آمد  
که بود ضعف کل آن دم که دشتار آمد  
که نقد عین روان گشت و در کنار آمد  
گرفته خنجر ز رشوی زنگبار آمد  
بگوش هوش من خسته و لفقار آمد  
که وقت تربیت شاه کا مکار آمد  
که بحر میش کفش ساقط اعتبار آمد  
کز آسمان نقشب طلس کر و کار آمد  
که آفتاب بر وزین زر نگار آمد  
که قصر خندق او بیج نه حصار آمد  
که او به بندگی شاه حلقه دار آمد  
چو نعل است شایان دانه گوشتوار آمد

بچنگ طره او دل چنان مقید شد  
 چو شاخ مریدی ماند و تاجان درخت  
 قرار بیه تصد خلیه بست بر نه خند  
 ز فیض کمرش حقه عفتیق دهان  
 بدان خدای که در آیین فلک عطاش <sup>خداست</sup>  
 به نعل ستم گمنامت که پیش گوهر او  
 که بذر بدره چو بکشا و نیم حاصل شد <sup>ای شاه</sup>  
 بهوای و جز نرم روی ز رو کرد و چنان  
 ولی بوقت سحر که رومی خندان <sup>آفتاب</sup>  
 ندای الف غیب از سر اوقات خلاب  
 که روی ز رو کن بدر و قلب با خود او  
 خدا یگان سلاطین دین محمد شاه  
 شمس تاره سپاه آفتاب ماه کلاه  
 فلک جنیت خاش شد دست از سر  
 بنامی قلعه جاهش چنان رفیع افتاد  
 سنا و افسری از شاهوار مرور  
 بچنگ طره او دل چنان مقید شد

در مع سلطانی محمد شاه مستعبر حیرت

شام و رقابت شکستین و پادشاهان  
خوش بهشتین جهان میوفا بهشتین جهان  
صبح اینک و رقبا آئینه دار چون نهان

صحنه عفت است سیمین رخ و زین رو  
عاریت دلان زین زرب صوره شبهای  
پشیدنی کن بگیر آینه ساغر کف

۱۲۔ اے اللہ تعالیٰ وہ مال و دولت جو میں نے تجھ سے

مجلس

فانما علمنا

أفتاب

مجلس شورای اسلامی

والمعنى: يعني سيفورس

۱۶۱۶



شاهنشاهی ایران  
 در شهر تهران  
 در روز دوشنبه  
 در ماه ذی القعدة  
 در سال ۱۰۲۰  
 در وقت عصر

<p>                             خشت زرین گرفتار فتنه و فتنه                              جیب خود بر بوی مهرش صبح و گل کردید                              شب بیهول بود و گریه می کردی گویا                              سایه خیر سیاه آمل به است مسر                              آفتاب ملک و دین محلی امیر المومنین                              حلقه در گوش غلامش هم سپهر هم نجوم                              ای لوی قدر تو غمقای گردون اخچرخ                              سده قهر باویت که چرخ غلظت است                              حلقه درگاه با جابجاست چو عرصه غرضه                              از مقام خود بر آمد عرش یا نصد ساله را                         </p>	<p>                             جامه الامال مهر از ساقی و حستان                              هر دو از آن برگریبان گوی ز لبت سما                              زن خنجر منخ خوشیدش چون کرد زینا                              لاجرم گرفت نورش عرصه ملک جهان                              بنده امر غلیظه با و شاه آتش جهان                              جرعه نوش آخرش هم زمین هم زمان                              وی های چتر تو طاق سدره شان                              تکیه گاه آفتاب و سجده گاه اختران                              حاوی نه دانه یک نقطه آمد در میان                              تانند در بارگاهت وی خود درستان                         </p>
--	---

در تعریف مرثوع و طالبان و گاهاله

<p>                             بر که خواص کس خرد است                              عاقلان نقص خویشتن جویند                              نه پدر را ز جبار مادر عرصه                              جمله دست غفلت اندوخته                              ملو آن کس که باغ دنیا خوش است                              چکنی طارم بهت نس سپرخ                              بر سر بام سپرخ پای مکوب                              دل عاشق سراچه گل نیست                              خانه دل بنای لم یز نیست                              دل فاسق خزانه حق نیست                         </p>	<p>                             قیمت انسانی و رجان خودست                              گوش کن کین حدیث معتمدست                              در کنار حدوث سه ولدست                              طالب وصل ذات لم یلیدست                              ای موحده سرای تو یکتاست                              که خرابی او بیک لک نیست                              زانکه نه چرخ سقف بی عمدست                              کارگاه جلالت صمدست                              نه برآورده آب است وجدست                              گلشن دود آتش حسدست                         </p>
--	---

شاهنشاهی ایران  
 در شهر تهران  
 در روز دوشنبه  
 در ماه ذی القعدة  
 در سال ۱۰۲۰  
 در وقت عصر

دانشنامه جامع  
شعر و ادبیات  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

هر که در کوچه عشق زود دے زود عقل از مای شعبده است آسمان شیشه ایست سگر دن بت شیرین لقا است بگره لال جور زین قباست شا به خور سبب فصل علت است اول دیده گاو روشن است و هنوز پاپال است هر کجا که است خر زین جل است عیسی را بازگون است جمله کار جهان از یکی باشکونیش دان انیک چپ نهادند عقد نصد را از یکیک هم طلب یکی که یک هر یکیک دانه زین طوطی در دل پر نور بدر چایچه را زانکه او مایه شهنشا هست سایه حق که نور اقبالش قلعه جایش آن روض دارو خون خصم که مار محش سخت تا بود لعل یار وقت سخن کتربین بنده شنش با د	شسوار مالک آید است هر چه در جوف نیلگون رعد است کاندرا ن شیشه پاره زب است او هم از مهر خور دوا ه قدرت لیک از آه صبح زروخت دست نه قباست بلکه مجتهد است چشم موسی ز خاک در رست نیک حال است هر کجا که بدست جامه روز عید از نصد است تا بحدی که مایه و رای حد است گل و زونجه است نیم صد است راست گیرش نه صدش نو است از عدد و نیت مبداء عدد است در خور گوشش شا به خور دست هر دم از روح قدسیان دست که جهان از عطاش در عدد است بر آفتاب چتر زو است که دو عالم در آن چهار زو است خون مایه شمر که نه خود است پاره آتش که بر سر دست هر کجا خاک که بر سر دست
--	--

دانشنامه جامع  
شعر و ادبیات  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

دانشنامه جامع  
شعر و ادبیات  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران















مفتوح و مکتوب

مقدمه  
بخون و جوی حفظان  
دیوانی شریعت  
سی سال از خم است  
این سیرت  
بیت بی نشان ای  
خار  
غنیست یا از دنیا  
آوردن آستان  
گاه فرمود حروف  
کاف

1994

[illegible][illegible]



[illegible]

<p>بخیای که برین لوح زمره و شش او که سرفاف جلالت عوض نقطه گرفت قطع شمشیر سخن بر سر اعدای تو باد ز آنکه در زر گم تیغ گذران سخن در شکر زرع و سان عبارت نقاد</p>	<p>از یکی میم ز راند و دو نون طهر را وسعت عصمه نه وارنه بالا را گرچه در عهد تو خود سربو و اعدا را مقطع شعر نفیقه به ازین وانا را گو شواری به ازین وانه سخن بهار را</p>
<p>و تعرف قلعه دلی و مدح سلطان محمد شاه بن خورشید</p>	<p>هزار بار نشسته و تر ز جنة الماویست محیط نه رهن بهفت طایر علم است نمود کمتر از آن نقطه که بر سر فاست که قصر قصیرش از خشت تان ستر است ز روی معنی بهر بیت او پر از شعری است از آنکه تنگه شاه والی دنیا است که کمترین علامش هزار چون کسری است بعارض توجیه و آفتاب را دعوی است سیان تست که گوی بگوئی او بیت است خط سیاه تو بر طرف ماه با معنی است که بر کناره لاله زمره دین افغنی است خارجش هم تو مردم فریب چون عوالت است که سالهاست که بعل نذاب را جرات است که بر کناره ز خورشید سایه بلوئی است لب تو خاک و شاه یا و مسمی است</p>
<p>سواد قلعه و سب که در دنیا است چه قلعه است که قوسی ز حلقه و راو به پیش قلعه ایوان بارگاهش قاف چنان هوای درش در علو غلو و وارو به پیش بحر سوادش ز بسکه موزون است بلد گوی که دنیا او پر از پایدار است خدا یگان سلاطین محمد تعالی بن ترا که سنبل مرغول بر کنار گل است و بان تست که موقی ز دوره و قش است کنند زلف تو بر آفتاب با توجه است ترا بنایب از آن رسته شد بگر و شک و دیار زلف تو ایمان شکاف چون کفر مرست بطریق زرد و کاسه نفت چون شام زلف ترا به روی روشن شد رخ تو صبح شب قدیمه عید است</p>	<p>از یکی میم ز راند و دو نون طهر را وسعت عصمه نه وارنه بالا را گرچه در عهد تو خود سربو و اعدا را مقطع شعر نفیقه به ازین وانا را گو شواری به ازین وانه سخن بهار را</p>

بخیای که برین لوح زمره و شش او  
که سرفاف جلالت عوض نقطه گرفت  
قطع شمشیر سخن بر سر اعدای تو باد  
ز آنکه در زر گم تیغ گذران سخن  
در شکر زرع و سان عبارت نقاد  
از یکی میم ز راند و دو نون طهر را  
وسعت عصمه نه وارنه بالا را  
گرچه در عهد تو خود سربو و اعدا را  
مقطع شعر نفیقه به ازین وانا را  
گو شواری به ازین وانه سخن بهار را  
و تعرف قلعه دلی و مدح سلطان محمد شاه بن خورشید  
هزار بار نشسته و تر ز جنة الماویست  
محیط نه رهن بهفت طایر علم است  
نمود کمتر از آن نقطه که بر سر فاست  
که قصر قصیرش از خشت تان ستر است  
ز روی معنی بهر بیت او پر از شعری است  
از آنکه تنگه شاه والی دنیا است  
که کمترین علامش هزار چون کسری است  
بعارض توجیه و آفتاب را دعوی است  
سیان تست که گوی بگوئی او بیت است  
خط سیاه تو بر طرف ماه با معنی است  
که بر کناره لاله زمره دین افغنی است  
خارجش هم تو مردم فریب چون عوالت است  
که سالهاست که بعل نذاب را جرات است  
که بر کناره ز خورشید سایه بلوئی است  
لب تو خاک و شاه یا و مسمی است







ز مهر خدمت سلطان جو صبح خدائست  
 میان بهت سپر آفتاب از راز است  
 هزار بار فروز تر از آب حیات است  
 شمشیر که بر سر او سپردار حاکم است  
 شمشیر که رافع ریایات شرع است  
 عیطان رضی چار طاق ارکان است  
 فراز کنگره بهت طاق کیوان است  
 هزار کاشنه زرین بگرد یک خواست  
 چنانکه رستی روز و شب به نیران است  
 هر آنکه در حشم نه طاق و بهت میرد  
 که او چون قلب اسد کلب بر او دریا

[illegible]

نختری مبارک دوم بدین بیای کجای در بر  
یکدم بخور و از باه اش ظمت برون شایر  
مل خسرو عین ست صبح از زر کلاهی بر  
سربو دنگه از قضا سمرغ زرین شهریش  
افشانده شد خون جگر بروی خاک نجویش  
کز چار رنگاری سپر گدشت نوک خیمه بر  
بروش افش سوی دلمان بریاید بر سر

موقوفه مشرف و اولاد  
جد فاک و جد سکر که تقطیع  
کم شده جازده کای کبر  
در گزنی اظهار تعلق به  
تحت اقامت ملک شریف  
روشنی خرم قاضی  
آقای نور محمد قاضی  
بیضاک و یک هم غرض  
فصل

وان کبر برق نشان مکر سرف بالان کرم









زهری و پوشش آب گشن که با چندان سیه رو  
 بفتح الباء بکشاید در حیت ولی درم  
 اگر بر روز زور آرد بوشند چهره خود را  
 پراز غل و زرم گشت طشت خاک تهر  
 رخ خاک آب از و گیه و گشت آتش  
 جوهر دست شه را وید و عین گهر باری  
 محوطه غلطه عالم که با آن یزدلی دریا  
 چه شیرست که درش پلنگ است اینش  
 مراور آیه ز روی و دیده درم گرگی  
 رسیخ خام میاز و فرماه یک طوفش  
 شمشیر شمشیر هندی گویا سببی وارد  
 بر روز زرم خاتون ظفر کیسوی حوران  
 سمندش با دیش پای آهن خای خار هم  
 سیه سیکندر آینه که در میدان آینه  
 محبت بین کان سیه ولی سخن بین ابله صین  
 بر روز زرم و از طاعت چو و لغزین ان خضر  
 شمشیر سیه سیه و از سر سبز اگامش  
 خداوند خداوندان شاه بن عشق  
 و در صد ملک سلیمان کم شود یک صفتش  
 شمشیر سیه سیه که در دست سیه سیه  
 سیه سیه قطره آبی است سیه سیه

۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

سند فلاح در قیام شاد است ۱۲  
مجموعه کتب ۱۱

11266 11265

الحسن بن علي

७२

تصاویر هر پنج چایچ  
کوکب عقل اولاد  
کوکب کونی بلای عالم  
مناسب و زیاده و مست  
روان و طاهر  
ناله  
در بیان فتن  
کند و فزون  
۶۰

بسو خود زبان نبوی کند ز جان اعدا را  
 اگر مای ز روی شد که دریا خوست فلک را  
 و آن معنی که در خاک بر سر گردا زد  
 بی سلطان این پرورخی خوشید عالمگیر  
 و تمام امور ملک دین از بارگاه قدس  
 الا تا خط مغرب با شفق شد رخ اغوش  
 کتاب شیخ شادی را که از روی معتبر بود

تاریخ و تفسیر

ایشی شام سیر زان تو بریم شده کشت  
 یا قوت آب از دوان کل پیرا سپه  
 برودم که خطا تو کشد بروق ماه  
 چشم تو که از غم زده تیر جگر و زور  
 تا پیرنگ در شد و پیکان ببول رفت  
 آن غم زشت شب گریه که مه منزل او شد  
 یا یاد تو خاک جگر و خنکان را  
 و کشت قلع می که جنبش کش گریون  
 بر طاس فلک ساغر مهر کیستد خود  
 در تشنه این آتش اندیشه ایام  
 آن شاه که در بحر خاک خشم زشتش  
 ماه مهر خورشید کماش پسر خویش  
 ای صیت جلال تو سبوق برده نواف

ایک طرف میں قلاطین خانہ، دوسری طرف شاہی مسجد

1504

[illegible]

قصاید و حجاج

۹۱

بافتن دست  
ای شکر خیز  
باغ گلستان  
تاریخ جهان  
عطار و شبانه  
اضافه علی عطا  
شیرازی و جلاله  
شیخ ایوب دوازده ساله

پیش ای بعد از

فوان استقامت

بسم الله الرحمن الرحيم

ایک دہائی

یہاں سے

۱۳۰۵

مفتی محمد شفیع

ماہنامہ ایسٹ افریکن

10

...

بسم الله الرحمن الرحيم

سید محمد رفیع

مفت محمد رفیع

100

مجلس شورای اسلامی  
تاسیس ۱۳۰۲

۱۵۰

استاد

بسم الله الرحمن الرحيم

یہی ہے جو کہ

شماره ۱۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم

مفتی اعظم پاکستان

فانما هذا هو الحق

بازوایان خلیل و غیره

3

طول فلک از عرض می افتاد و می آید  
بجای قضا و قلم زو و بسیرش  
پنهان بشود و شیرباز و دیگر  
از اقیانوس غایت که همین بود  
از خفیه و حاجی که راید ز کس

در قصر مایون تو که در حصه شفقش  
حاسد چو شبنم است پاید که سرش را  
تا وقت قرآن با سپر خورز تقارب  
تا بر سر بندوی شب از جرم خوش صح  
خوشید تقابا و شه و روی حدورا

قسمت دیگر

سفره گلزی را باز کند شب نهان  
کاسه سیمین ماه بر طبق آسمان  
ز آنکه میان محیط از و طرف شد و آن  
مار سیه حلقه زو بر طرف گلستان  
تا بهر یاکند بدر شفق خورشید آن  
نیست پنجره چشم تو مشتری در میان  
شاخ تر خیل است بروق ارغوان  
بهت بران معصیت و می سایش زلف  
پیش بروی فدا چشم کشاد تو  
شاه ملک استین ماه فلک آستان  
آدم موسی قدم میله را حمد توان  
گوشت خورشید را همچو خط استار  
پیش تو چو بین شود صف کین چوین  
در شب عدل تو گرگ مانع با چوین  
کمر لود از نقطه عرصه بر و جهان

نور چونند قرص ز بر این سبز خوان  
شکند این قرص ز بر این سبز خوان  
چشمه ای نم برد لای دجی را خاک  
در عمل ساحری که و غرنت خطت  
چشمه ای رسیدی چ به نور فرست  
نیت جزا بروی تواده نوی بر سر  
آن نه خط و عاصت آن نه نقشه و  
ترک تو نقشه بدام و خرم محراب  
چشمه ای از انصاف شاه ماکل طاعت شد  
خضر سکنند نگین هو و مسیحی حسین  
شاه محمد علم ماه ستاره چاکران  
پیر چم حقوق تو در شکن خود گرفت  
ای که بر زبر خجسته بر ارم حیرخ  
روز و نهامی تو مرگ الماش نامی عدو  
علقه درگاه است دایره کاندرو

چون که از این دو عالم یک  
خداست پس چرا این دو عالم  
مختلف است

۱۰۹۸











قصاید بدیحاچ  
 فی اربکان ز تنه بی قبول  
 زین کبریت در باره  
 ای کزای سوزان  
 ۶۶

وگر سپاوه او بر زمین فشار و پاس به نیزه این کلمه مه را بید از سر شب در آن چشم شده گم صد هزارم بخدم در آن چشم دو سحای موسوی بچند خدا گیکان سلطانین مستغرق های چتر و سایه بر سر خورشید همیشه تا که زبا دست آب در زنجیر همیشه تا که الف است عین گوشه دل عدوی بار که شاه باد و شب و روز	سپاهی که از زمین چون طبق قدم کوهان به بلیک آن که کوه بر کند میان در آن سپاوه در امتحان فرشته بجان همه عمر و بدولت چو نخت شاه جوان که آفتاب بخاست در میان جهان لوامی قدر و راپایه بر سر کیوان همیشه تا ز حباب ست باد و وزندان همیشه تا که ضیا کاست چشم را و جهان چو ماه در درم دوق چو مهر در قان
---	---

ز بار آتشین غلب چو مرغ صبح شد ناگه که باز از دیوان صبح جام زرد پدید آمد هیچ کشته را ز رونق شعر سیاه که با مشتری میگرد و سودا جوهری شبت نهان شد مشتری پیش و و از میان تو که ز قدر و ان خواهی دلم قلیست بازار نه ارم و نه زجر شک و نه حدیث تا آیت مرا بر ساحل دریا ز رخ خون دل گشته ترا بپسته گویا نابی گشته از سنگ و حجاب ز رو و شب بپسته و نه از غیر ز چشم خود از مردم بینی روی سستی را	غاب شب بر پشت کردان سبزه نهان که مرغ با ده چون کبک شد خوار که نار نقش بند روح تاب نگریگان که زمره آن و سبزه زرد پدید آورد و میران فرو بستند نقادان علوی را در دکان که از سودای بلفقت این صغرا دلیان مران چمن شکم از روی بوصل این نقدستان تره چون شاخ جوانی از نو بر رفته چنان که با شور ابهامی شک و لمارا کند بران که اویم خوگیم سازه و در محرابستان ز حدل ضرر و عالم رگانه حاکم دوران
---	--

عین لایم می می غم  
 که آفتاب در برج قوس  
 روزی که در آن فیل  
 زین کبریت در باره  
 ۶۶  
 عین لایم می می غم  
 که آفتاب در برج قوس  
 روزی که در آن فیل  
 زین کبریت در باره  
 ۶۶  
 عین لایم می می غم  
 که آفتاب در برج قوس  
 روزی که در آن فیل  
 زین کبریت در باره  
 ۶۶

از رخسار می  
 عین لایم می می غم  
 که آفتاب در برج قوس  
 روزی که در آن فیل  
 زین کبریت در باره  
 ۶۶

آقا سید ذبیح الدین

قصاب

مع

درست ز رواجی یافت باز چشمه جوان  
چونم بالای ترک روز شد جید به شب  
مهر از میزان عدل شاه انجم رستی محبت  
گر خوشید رای شمعین گفتن مجاز آمد  
خدیو مشرق و مغرب محمد شاه بن خلق  
وران رویه از گرد سپه ابر سیه جوشند  
ز رعد کوش و ساز و برای خصم چنگ گستر  
فقد برای یکدانش قضا را قدر رستن  
قمر بر قضیه قوس نگار و صورت در قف  
کنند امید پیرانه ز خود و درع شده پدید  
بیک حله چنان سهم افتادند و قضای خراج  
و راجا چاره نوبت زیان یکم گردون  
برای خود و تیرش زرق صبح خنجر زن  
قبای غم کنند و در بر زقرش زنگی گریان  
ز رفعت تخت سست و دشمن فقد و جبر  
برای نصرتش آنهم ملایک و ارباب مصر  
زهی داو و جهان او او گز کاوش رتو  
آب تیغ شده است روی خاک برو  
ز سیم نیم شیر علم و رشیه ز رست  
فلک پیل سیامت اکبر و ایشان خاک گستر  
چنان باریست برفق زمین از پایتخت

۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

1945

18

14

اولی و دومین

غياثي

۵۶

14

100

100

الا تا و خرم چو کان شکین کوی سمن است  
 ازین چو دی بدخوان شنی آبر و بادا  
 در تعریف بهار و روح محمد شاه بن تعلق متضمن جزئیات و تعریف مجرب  
 که با کافور گرم از وزن مشک و مشک  
 که اینجای سپهر هرگز نباشد شیر را جویان  
 که چون گل سیدم حبیب چو بلبل سکنین  
 تو لاله از پالیه خورستان او خورستان  
 در ایام کلوخ انداز یعنی آخر شبان  
 گرفتار در گشت است اینک نامی گریبان  
 نبرد از خزان ماهست شبانه شبان  
 که نهد شبان از فرزندت چنین و در  
 از تیغ آفتاب ملک یعنی سایه زردان  
 بگو و شمع خوارت چو پدانه چراغ جان  
 مرا بپشت زان که ز کیم وارید غلطی  
 دل بریان که من دارم چه شپه مالک جان  
 ترا نشاوی این غم سپیدی پاک کند و ندان  
 خطت لاله چون بار سیه بر آتش سحران  
 چو ناوک در جگر دانه و کن ترکش کن و جان  
 ران خورشید میتابد چو باد بر این طاق  
 لوامی لهرامی زاوچ طارم کیوان  
 که گرو خاک بدگویش نرسد گشته چو کمان

[illegible][illegible]



4. 2

درج مہدی نور ششمن تعریف صبح و صفت محبوب

کردیک دم و ن جبین <sup>جبین</sup> <sup>۱۱</sup> <sup>۱۲</sup> <sup>۱۳</sup> <sup>۱۴</sup> <sup>۱۵</sup> <sup>۱۶</sup> <sup>۱۷</sup> <sup>۱۸</sup> <sup>۱۹</sup> <sup>۲۰</sup> <sup>۲۱</sup> <sup>۲۲</sup> <sup>۲۳</sup> <sup>۲۴</sup> <sup>۲۵</sup> <sup>۲۶</sup> <sup>۲۷</sup> <sup>۲۸</sup> <sup>۲۹</sup> <sup>۳۰</sup> <sup>۳۱</sup> <sup>۳۲</sup> <sup>۳۳</sup> <sup>۳۴</sup> <sup>۳۵</sup> <sup>۳۶</sup> <sup>۳۷</sup> <sup>۳۸</sup> <sup>۳۹</sup> <sup>۴۰</sup> <sup>۴۱</sup> <sup>۴۲</sup> <sup>۴۳</sup> <sup>۴۴</sup> <sup>۴۵</sup> <sup>۴۶</sup> <sup>۴۷</sup> <sup>۴۸</sup> <sup>۴۹</sup> <sup>۵۰</sup> <sup>۵۱</sup> <sup>۵۲</sup> <sup>۵۳</sup> <sup>۵۴</sup> <sup>۵۵</sup> <sup>۵۶</sup> <sup>۵۷</sup> <sup>۵۸</sup> <sup>۵۹</sup> <sup>۶۰</sup> <sup>۶۱</sup> <sup>۶۲</sup> <sup>۶۳</sup> <sup>۶۴</sup> <sup>۶۵</sup> <sup>۶۶</sup> <sup>۶۷</sup> <sup>۶۸</sup> <sup>۶۹</sup> <sup>۷۰</sup> <sup>۷۱</sup> <sup>۷۲</sup> <sup>۷۳</sup> <sup>۷۴</sup> <sup>۷۵</sup> <sup>۷۶</sup> <sup>۷۷</sup> <sup>۷۸</sup> <sup>۷۹</sup> <sup>۸۰</sup> <sup>۸۱</sup> <sup>۸۲</sup> <sup>۸۳</sup> <sup>۸۴</sup> <sup>۸۵</sup> <sup>۸۶</sup> <sup>۸۷</sup> <sup>۸۸</sup> <sup>۸۹</sup> <sup>۹۰</sup> <sup>۹۱</sup> <sup>۹۲</sup> <sup>۹۳</sup> <sup>۹۴</sup> <sup>۹۵</sup> <sup>۹۶</sup> <sup>۹۷</sup> <sup>۹۸</sup> <sup>۹۹</sup> <sup>۱۰۰</sup> <sup>۱۰۱</sup> <sup>۱۰۲</sup> <sup>۱۰۳</sup> <sup>۱۰۴</sup> <sup>۱۰۵</sup> <sup>۱۰۶</sup> <sup>۱۰۷</sup> <sup>۱۰۸</sup> <sup>۱۰۹</sup> <sup>۱۱۰</sup> <sup>۱۱۱</sup> <sup>۱۱۲</sup> <sup>۱۱۳</sup> <sup>۱۱۴</sup> <sup>۱۱۵</sup> <sup>۱۱۶</sup> <sup>۱۱۷</sup> <sup>۱۱۸</sup> <sup>۱۱۹</sup> <sup>۱۲۰</sup> <sup>۱۲۱</sup> <sup>۱۲۲</sup> <sup>۱۲۳</sup> <sup>۱۲۴</sup> <sup>۱۲۵</sup> <sup>۱۲۶</sup> <sup>۱۲۷</sup> <sup>۱۲۸</sup> <sup>۱۲۹</sup> <sup>۱۳۰</sup> <sup>۱۳۱</sup> <sup>۱۳۲</sup> <sup>۱۳۳</sup> <sup>۱۳۴</sup> <sup>۱۳۵</sup> <sup>۱۳۶</sup> <sup>۱۳۷</sup> <sup>۱۳۸</sup> <sup>۱۳۹</sup> <sup>۱۴۰</sup> <sup>۱۴۱</sup> <sup>۱۴۲</sup> <sup>۱۴۳</sup> <sup>۱۴۴</sup> <sup>۱۴۵</sup> <sup>۱۴۶</sup> <sup>۱۴۷</sup> <sup>۱۴۸</sup> <sup>۱۴۹</sup> <sup>۱۵۰</sup> <sup>۱۵۱</sup> <sup>۱۵۲</sup> <sup>۱۵۳</sup> <sup>۱۵۴</sup> <sup>۱۵۵</sup> <sup>۱۵۶</sup> <sup>۱۵۷</sup> <sup>۱۵۸</sup> <sup>۱۵۹</sup> <sup>۱۶۰</sup> <sup>۱۶۱</sup> <sup>۱۶۲</sup> <sup>۱۶۳</sup> <sup>۱۶۴</sup> <sup>۱۶۵</sup> <sup>۱۶۶</sup> <sup>۱۶۷</sup> <sup>۱۶۸</sup> <sup>۱۶۹</sup> <sup>۱۷۰</sup> <sup>۱۷۱</sup> <sup>۱۷۲</sup> <sup>۱۷۳</sup> <sup>۱۷۴</sup> <sup>۱۷۵</sup> <sup>۱۷۶</sup> <sup>۱۷۷</sup> <sup>۱۷۸</sup> <sup>۱۷۹</sup> <sup>۱۸۰</sup> <sup>۱۸۱</sup> <sup>۱۸۲</sup> <sup>۱۸۳</sup> <sup>۱۸۴</sup> <sup>۱۸۵</sup> <sup>۱۸۶</sup> <sup>۱۸۷</sup> <sup>۱۸۸</sup> <sup>۱۸۹</sup> <sup>۱۹۰</sup> <sup>۱۹۱</sup> <sup>۱۹۲</sup> <sup>۱۹۳</sup> <sup>۱۹۴</sup> <sup>۱۹۵</sup> <sup>۱۹۶</sup> <sup>۱۹۷</sup> <sup>۱۹۸</sup> <sup>۱۹۹</sup> <sup>۲۰۰</sup> <sup>۲۰۱</sup> <sup>۲۰۲</sup> <sup>۲۰۳</sup> <sup>۲۰۴</sup> <sup>۲۰۵</sup> <sup>۲۰۶</sup> <sup>۲۰۷</sup> <sup>۲۰۸</sup> <sup>۲۰۹</sup> <sup>۲۱۰</sup> <sup>۲۱۱</sup> <sup>۲۱۲</sup> <sup>۲۱۳</sup> <sup>۲۱۴</sup> <sup>۲۱۵</sup> <sup>۲۱۶</sup> <sup>۲۱۷</sup> <sup>۲۱۸</sup> <sup>۲۱۹</sup> <sup>۲۲۰</sup> <sup>۲۲۱</sup> <sup>۲۲۲</sup> <sup>۲۲۳</sup> <sup>۲۲۴</sup> <sup>۲۲۵</sup> <sup>۲۲۶</sup> <sup>۲۲۷</sup> <sup>۲۲۸</sup> <sup>۲۲۹</sup> <sup>۲۳۰</sup> <sup>۲۳۱</sup> <sup>۲۳۲</sup> <sup>۲۳۳</sup> <sup>۲۳۴</sup> <sup>۲۳۵</sup> <sup>۲۳۶</sup> <sup>۲۳۷</sup> <sup>۲۳۸</sup> <sup>۲۳۹</sup> <sup>۲۴۰</sup> <sup>۲۴۱</sup> <sup>۲۴۲</sup> <sup>۲۴۳</sup> <sup>۲۴۴</sup> <sup>۲۴۵</sup> <sup>۲۴۶</sup> <sup>۲۴۷</sup> <sup>۲۴۸</sup> <sup>۲۴۹</sup> <sup>۲۵۰</sup> <sup>۲۵۱</sup> <sup>۲۵۲</sup> <sup>۲۵۳</sup> <sup>۲۵۴</sup> <sup>۲۵۵</sup> <sup>۲۵۶</sup> <sup>۲۵۷</sup> <sup>۲۵۸</sup> <sup>۲۵۹</sup> <sup>۲۶۰</sup> <sup>۲۶۱</sup> <sup>۲۶۲</sup> <sup>۲۶۳</sup> <sup>۲۶۴</sup> <sup>۲۶۵</sup> <sup>۲۶۶</sup> <sup>۲۶۷</sup> <sup>۲۶۸</sup> <sup>۲۶۹</sup> <sup>۲۷۰</sup> <sup>۲۷۱</sup> <sup>۲۷۲</sup> <sup>۲۷۳</sup> <sup>۲۷۴</sup> <sup>۲۷۵</sup> <sup>۲۷۶</sup> <sup>۲۷۷</sup> <sup>۲۷۸</sup> <sup>۲۷۹</sup> <sup>۲۸۰</sup> <sup>۲۸۱</sup> <sup>۲۸۲</sup> <sup>۲۸۳</sup> <sup>۲۸۴</sup> <sup>۲۸۵</sup> <sup>۲۸۶</sup> <sup>۲۸۷</sup> <sup>۲۸۸</sup> <sup>۲۸۹</sup> <sup>۲۹۰</sup> <sup>۲۹۱</sup> <sup>۲۹۲</sup> <sup>۲۹۳</sup> <sup>۲۹۴</sup> <sup>۲۹۵</sup> <sup>۲۹۶</sup> <sup>۲۹۷</sup> <sup>۲۹۸</sup> <sup>۲۹۹</sup> <sup>۳۰۰</sup> <sup>۳۰۱</sup> <sup>۳۰۲</sup> <sup>۳۰۳</sup> <sup>۳۰۴</sup> <sup>۳۰۵</sup> <sup>۳۰۶</sup> <sup>۳۰۷</sup> <sup>۳۰۸</sup> <sup>۳۰۹</sup> <sup>۳۱۰</sup> <sup>۳۱۱</sup> <sup>۳۱۲</sup> <sup>۳۱۳</sup> <sup>۳۱۴</sup> <sup>۳۱۵</sup> <sup>۳۱۶</sup> <sup>۳۱۷</sup> <sup>۳۱۸</sup> <sup>۳۱۹</sup> <sup>۳۲۰</sup> <sup>۳۲۱</sup> <sup>۳۲۲</sup> <sup>۳۲۳</sup> <sup>۳۲۴</sup> <sup>۳۲۵</sup> <sup>۳۲۶</sup> <sup>۳۲۷</sup> <sup>۳۲۸</sup> <sup>۳۲۹</sup> <sup>۳۳۰</sup> <sup>۳۳۱</sup> <sup>۳۳۲</sup> <sup>۳۳۳</sup> <sup>۳۳۴</sup> <sup>۳۳۵</sup> <sup>۳۳۶</sup> <sup>۳۳۷</sup> <sup>۳۳۸</sup> <sup>۳۳۹</sup> <sup>۳۴۰</sup> <sup>۳۴۱</sup> <sup>۳۴۲</sup> <sup>۳۴۳</sup> <sup>۳۴۴</sup> <sup>۳۴۵</sup> <sup>۳۴۶</sup> <sup>۳۴۷</sup> <sup>۳۴۸</sup> <sup>۳۴۹</sup> <sup>۳۵۰</sup> <sup>۳۵۱</sup> <sup>۳۵۲</sup> <sup>۳۵۳</sup> <sup>۳۵۴</sup> <sup>۳۵۵</sup> <sup>۳۵۶</sup> <sup>۳۵۷</sup> <sup>۳۵۸</sup> <sup>۳۵۹</sup> <sup>۳۶۰</sup> <sup>۳۶۱</sup> <sup>۳۶۲</sup> <sup>۳۶۳</sup> <sup>۳۶۴</sup> <sup>۳۶</sup>

بیهوش کشیدند و می زدن نقاب  
 از علم آفتاب قبه ماه اوفت و  
 چون فروشن فروشن طوطی زبال چرخ  
 کبک خایمان برقص کمان چین و تار  
 در برم آمد چه جان دلبرم امار خرب  
 از غناب ادرسته و درسته کمر  
 گفت چنین اگر کردی بشهر تو  
 گفتش ای جان جان از من بدلی چنان  
 بلبل با بنه خام صفت و سپیدم  
 چرخ کنای صورتش لب تان لب  
 جادوزلفت ز شک بر گل تر خاشاک  
 شور لبی میکنم از لب شیرین تو  
 عیسی عرش آشیان موی طور آستان  
 ای کف لک نجش تو قلمم و در جابجا  
 شاه محمد علم داده سیم پرت لقب  
 و ووه عباس اسلم خشت داده نور  
 خلق تو قدر تو این حسن و آن حسین  
 یکبارم خنج مطبخی خاص است  
 باز که بر خیز تو بال کشاید بود  
 برده و رسایه عدل تو پرورده شد

[illegible]

کتابخانه عمومی مسجد جامع اصفهان







قصاید پر حجاج

الوفاء

35

20

६६

2

64

امضاء و درجہ

مجلس

مکتبہ اسلامیہ

کتابخانه

19

الحمد لله

150

५५

69



نه جویت است که خبر من مانند در عالم  
به بدر پاره ز در خورشید چندان  
همیشه تا شمعین ثوران باشد  
چو گلک روی سیه پیش از آنکه بسیر بر بند  
زخیم هر توان کس که کرد چشم بباد

مہارہ ویرح آفتاب

[illegible]

اقابہ مطہر و صفت لب مشوق و با و شاه

امی عقیق شکر آلوده تو پسته شمال  
 روی تو مطلع انوار سپرده حسن  
 نرویزین دوسه به بالش خون گروید  
 و زخم ماه نوت سوخت دل مردم را  
 و منت دیدم گفت که بی هیچ سخن  
 چرخ پروریده چو برنگس تو چشم انداخت  
 زلف تو سایه چرخه نشسته خورشید کند

الله فاعلموا ان الله هو الغني الغني

الم کسی غلام دارد یعنی سلطان خندان ۱۲-  
سلطان کاش خاندان  
سلطان در کمال شهنشاه  
سلطان کشته شدن خاندان  
سلطان کشته شدن خاندان

[illegible]

کتابخانه خزان دشتی  
کتابخانه خزان دشتی  
کتابخانه خزان دشتی

چشم نام  
شون جامه

مفتی ارکانش فاطمات  
ای خانم ۱۲  
در غزل غنیمت  
فصلان ۱۲

سلام کسی غلام دارو  
فلاں فلاں















۴۴

ز توشش مرغ زین را چو در ستار قمار قمار  
ز توقیش ششام روح ساز و خلع آن دم  
با این مطلع که در شبیه کلکش در خطا و دم  
جست و باو یارایش که چون میخوار شرع آمد  
نیا ز حجب چاکلی زو چو دامن بوسه برایش  
بدار از ضرب سلطانانی و دم زین کلکش در  
سایه شوی که صد فرایایش حلقه در گویست  
ز بی آتش گمان ترسم که سهم تیر او چون پید  
خدیو تاجدار الی و آن کو همچو تیغ تو  
بنامی قلعه قدرت چو که ثابت ارکان شد  
چو کیس بج هزار تن تو صد ستیون آمد  
به پیش آستان او بخت قلم در رفعت  
فلک شب با تو سگفت سلطان فشان کی کو  
از آن گل ز طیش تیر برون آرد زرد و ده  
لانا زلف نکشاید نگار و عاشقان گویند  
چو تیغ آفتاب از عدل عالمگیر و می  
سرای کبرایت را ز گردون حلقه زرباد  
نخندهای مراد گوش آرای حسرت عالم

خند کرد و برگ حلقه شک تر نه  
شک شفق شمال من زمین و ستاره مهر

چند زالتش غم داغ برین جگر نی  
خیزد شب و راز را رافق سحر نی

اوستا منی بیل داد  
 مسیحیانی بنی خورن  
 ای مالک اوردی ۱۱  
 ای سلطان خورشید  
 میکند ۱۲  
 نام ترخان دهم اسم  
 تو بزم غنچه ۱۳  
 بزرگ آتون شاه  
 مدح میروم نام کوی  
 سلطان شاه ای  
 بنی خورن  
 خورن که خاصه  
 آزادان خود خورن  
 بران ۱۴  
 بنام دهم خورشید  
 ای ۱۵  
 ای ۱۶  
 ای ۱۷  
 ای ۱۸  
 ای ۱۹  
 ای ۲۰  
 ای ۲۱  
 ای ۲۲  
 ای ۲۳  
 ای ۲۴  
 ای ۲۵  
 ای ۲۶  
 ای ۲۷  
 ای ۲۸  
 ای ۲۹  
 ای ۳۰  
 ای ۳۱  
 ای ۳۲  
 ای ۳۳  
 ای ۳۴  
 ای ۳۵  
 ای ۳۶  
 ای ۳۷  
 ای ۳۸  
 ای ۳۹  
 ای ۴۰  
 ای ۴۱  
 ای ۴۲  
 ای ۴۳  
 ای ۴۴  
 ای ۴۵  
 ای ۴۶  
 ای ۴۷  
 ای ۴۸  
 ای ۴۹  
 ای ۵۰  
 ای ۵۱  
 ای ۵۲  
 ای ۵۳  
 ای ۵۴  
 ای ۵۵  
 ای ۵۶  
 ای ۵۷  
 ای ۵۸  
 ای ۵۹  
 ای ۶۰  
 ای ۶۱  
 ای ۶۲  
 ای ۶۳  
 ای ۶۴  
 ای ۶۵  
 ای ۶۶  
 ای ۶۷  
 ای ۶۸  
 ای ۶۹  
 ای ۷۰  
 ای ۷۱  
 ای ۷۲  
 ای ۷۳  
 ای ۷۴  
 ای ۷۵  
 ای ۷۶  
 ای ۷۷  
 ای ۷۸  
 ای ۷۹  
 ای ۸۰  
 ای ۸۱  
 ای ۸۲  
 ای ۸۳  
 ای ۸۴  
 ای ۸۵  
 ای ۸۶  
 ای ۸۷  
 ای ۸۸  
 ای ۸۹  
 ای ۹۰  
 ای ۹۱  
 ای ۹۲  
 ای ۹۳  
 ای ۹۴  
 ای ۹۵  
 ای ۹۶  
 ای ۹۷  
 ای ۹۸  
 ای ۹۹  
 ای ۱۰۰



این خطبه را در روز شنبه ۱۳۰۲ هجری قمری  
در محراب مبارک مسجد اعظم  
حضرت آیت الله العظمی  
امام خمینی

<p>سحاب تو بر جا که گشت در باران  سان عمل تو در غنای قهاری  چو جنگ جله رگماش برکنند ز پست  چو بر پستک تو ز سر آسان و قاف  کم از ستاره نو ده بر آستان درت  همیشه با سز خبیر زلف یار بود  ریشک اشک اعدای زوی خشت با  خدای مطی آمال است عزوجل</p>	<p>بنات رسته شود چون شکر بجای گیاه  شیر داده و مان بند از دهم رویا  برون پرده شمع از زینت آفتاب  ضمیر شفت از راز اختران آگاه  شکوه قلعه قلعی صهارت نه تاه  چو هندوی که بود سزگون ز گشته شاه  جو برگ لاله که هر خط میفتد برگاه  الک حافظ آمل با رسم الام</p>
--	---

و تعریف قلعه دلی

<p>شکوه قلعه قلعی عمارت نه تیه  محیط هفت فلک از نقطه کم یافت  زهی حصار که در روی سپه بنا کرد  ز شرم خواست فروشن آسان برین  بهانه است غروب آفتاب رانه شام  چو آسان بسو قصر شاه کرد نظر  خدا یکان سلاطین دین محمد شاه  بر آستان جالش بسے خلا مانند  زهی ز جود تو پنجه گرفت صورت  سرستین حمایت اگر دراز کنی  زهر آنکه نند روی برسم خنکست  غبار فلک تو با خط و سیران ناند</p>	<p>نمونه البیت ز برج حصا قلعه شیه  میان دایره حلقه در او مه  فلک چو برگ کبودی نمود و یک چه  ولیک از سر مهر آفتاب گفتش سمیه  حیرج با تو گویم که نیست شک و شبه  بفتش ز سر آسان فنا و کلام  شیه که روح امین را بجم است شرف  که از شرف سو خاقان نمیکند ننگ  خسته نگر تو نگشت از یکی تاده  شود ز دامن که دست که با کوفته  بشکل نعل شود و نه بر آسان هر مه  که هر دو چهره خورشید میکنند سیه  رضاء و کاغذ</p>
---	--

بنات رسته شود چون شکر بجای گیاه  
شیر داده و مان بند از دهم رویا  
برون پرده شمع از زینت آفتاب  
ضمیر شفت از راز اختران آگاه  
شکوه قلعه قلعی صهارت نه تاه  
چو هندوی که بود سزگون ز گشته شاه  
جو برگ لاله که هر خط میفتد برگاه  
الک حافظ آمل با رسم الام

۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰

نکات صاف در  
روایت

قصاید و پرچایج  
بر مرثعہ اوردن  
کمیونی بدست  
بیتها مناجات  
بخش خلعت و  
استغاثه و غیره

زمین بساط کف پامی تست زان روشد  
 خود و تیشه چو درشیه خلافت زد  
 سیکه از دربار تو اجتناب گرفت  
 همیشه تا که بود طالبان عقیقه را  
 ستاده باو تباهند نصرت یزدان  
 بهمان تو تا باید ورجبان که تازه تربت

از هفت - و از کتب پیشین ۱۲

سرخ آسمان و درود  
آفتاب  
اعتبار شعاع

سید فنی از آتش  
زنان آتش را در پای از  
صفا کاذب و صلا ۱۲

مستوفی  
سید ابوالقاسم  
شیرازی

این رساله را چاپخانه  
مطبعه کتب و خط  
مطبعه کتب و خط  
مطبعه کتب و خط

[illegible]

مجلس شورای ملی  
تاریخ ۱۳۰۲/۱۲/۲۵  
شماره ۱۲۵۴  
تاریخ ۱۳۰۲/۱۲/۲۵  
شماره ۱۲۵۴

در مدح محمد شاد و بن حلق

باز از گلیم زرش جیب صبح پاره  
شب را که بود حامل شیرین دان شد از مهر  
بلخیست لشکر زنگ از حد چین چو گب گرفت  
بر روی شاه پاره خور کو مهر شاه دارد  
سلطان مهت قلیم دارای چار ملت  
فلکستان جایت از بسکه زرش کشی کرد  
فلکستان خست یک برگ هشت روضه  
ششم رواق گردون در طاق کبریات  
خلق نافه بویست فردوس یک بنجام  
درد و بزرگ عصر ند خلعت تو نیک  
در میان نه بند و دشمن کمر خجدمت  
در عاکشادم شب بردوام عمرت  
مهت جلد مصحف با مهت آیه زر  
لؤلؤ عرض ملکات بادا چنانکه باشد

ای ملک و انقدر  
ملوک و اعیان  
سر این عالم کی  
خبر از این عالم کی





کامر فرخنده چو خورشید زان در جهان کجاست  
 حسد و رش چاره او نشان کجاست  
 کماند زمان چو او نیربان و دشمنان کجاست  
 از لفظ او لطیف تر آب روان کجاست  
 سخنی با صلاح و حمید بیان کجاست  
 در هر صبا و شام بر ده بجان کجاست  
 تیر و عاش بر سر آسمان کجاست  
 کیسه ناکته و ان مین طالع شمع و ان کجاست  
 سگه با بشمار از خوشتر چه سگه جان کجاست

ای را نده بر زبان سپار که هزار بار  
شانش زمین نداد و بر وی آسمان  
چریت باز و خور بدو هزار بار  
چون گیسو گشت بر فن بجوی فن  
در تمام چشمه و چشمه آب  
چیزی که از خاکس خود خاک این جهان  
خیزی که بی گمان گمان کند و هیچ  
چیزی که از خرد نام وی از خاک این  
آن را که با و شاه خطابش چشمه گشت

یا عجب سیمن پست شد با نیست  
یا ما سیمن است که در میل روان نیست  
یا آینه از زرقا که کشتان است  
یا بر شیرین ز باده که گمان است  
یا شکر سیمنی که شند شاه جهانست  
یا فصل سیم مرکب سلطان زمانست  
که قرص و دست و گوی نیمه نیست  
گو در قدح قالب تو شیرین است  
گو بر ورق جرم تو طغرای امانست  
کمان مار سیاحت که در لاله شانست

این ابرو و پیشانی بالایی مضرب است  
 یا پاره سیاهی است که پرمایه گنج است  
 یا پاره الماس سرخ و خمر برقی است  
 یا زرد و قهوه ای است که بر چشمت کبود است  
 یا ابرو و لب است که بر شمشیر شفا است  
 یا حلقه گوش شمشیر و شمشیر است  
 یا خوان فلک و نظر مردم و صفا هم  
 یا شمشیر از ماه صیام ایدل و یار  
 بعضی مشهور و معروف سی پاره روزه  
 شمشیر مشهور و زگیسوی نگاران

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

یوسف است لباسی چون زلفشده و غایتش شصت و نه تاجی که بر سر حاکم فرزندش

پیشانی بھاریں ۱۱  
 شہنشاہی ۱۲  
 شہنشاہی ۱۳  
 شہنشاہی ۱۴  
 شہنشاہی ۱۵  
 شہنشاہی ۱۶  
 شہنشاہی ۱۷  
 شہنشاہی ۱۸  
 شہنشاہی ۱۹  
 شہنشاہی ۲۰  
 شہنشاہی ۲۱  
 شہنشاہی ۲۲  
 شہنشاہی ۲۳  
 شہنشاہی ۲۴  
 شہنشاہی ۲۵  
 شہنشاہی ۲۶  
 شہنشاہی ۲۷  
 شہنشاہی ۲۸  
 شہنشاہی ۲۹  
 شہنشاہی ۳۰  
 شہنشاہی ۳۱  
 شہنشاہی ۳۲  
 شہنشاہی ۳۳  
 شہنشاہی ۳۴  
 شہنشاہی ۳۵  
 شہنشاہی ۳۶  
 شہنشاہی ۳۷  
 شہنشاہی ۳۸  
 شہنشاہی ۳۹  
 شہنشاہی ۴۰  
 شہنشاہی ۴۱  
 شہنشاہی ۴۲  
 شہنشاہی ۴۳  
 شہنشاہی ۴۴  
 شہنشاہی ۴۵  
 شہنشاہی ۴۶  
 شہنشاہی ۴۷  
 شہنشاہی ۴۸  
 شہنشاہی ۴۹  
 شہنشاہی ۵۰  
 شہنشاہی ۵۱  
 شہنشاہی ۵۲  
 شہنشاہی ۵۳  
 شہنشاہی ۵۴  
 شہنشاہی ۵۵  
 شہنشاہی ۵۶  
 شہنشاہی ۵۷  
 شہنشاہی ۵۸  
 شہنشاہی ۵۹  
 شہنشاہی ۶۰  
 شہنشاہی ۶۱  
 شہنشاہی ۶۲  
 شہنشاہی ۶۳  
 شہنشاہی ۶۴  
 شہنشاہی ۶۵  
 شہنشاہی ۶۶  
 شہنشاہی ۶۷  
 شہنشاہی ۶۸  
 شہنشاہی ۶۹  
 شہنشاہی ۷۰  
 شہنشاہی ۷۱  
 شہنشاہی ۷۲  
 شہنشاہی ۷۳  
 شہنشاہی ۷۴  
 شہنشاہی ۷۵  
 شہنشاہی ۷۶  
 شہنشاہی ۷۷  
 شہنشاہی ۷۸  
 شہنشاہی ۷۹  
 شہنشاہی ۸۰  
 شہنشاہی ۸۱  
 شہنشاہی ۸۲  
 شہنشاہی ۸۳  
 شہنشاہی ۸۴  
 شہنشاہی ۸۵  
 شہنشاہی ۸۶  
 شہنشاہی ۸۷  
 شہنشاہی ۸۸  
 شہنشاہی ۸۹  
 شہنشاہی ۹۰  
 شہنشاہی ۹۱  
 شہنشاہی ۹۲  
 شہنشاہی ۹۳  
 شہنشاہی ۹۴  
 شہنشاہی ۹۵  
 شہنشاہی ۹۶  
 شہنشاہی ۹۷  
 شہنشاہی ۹۸  
 شہنشاہی ۹۹  
 شہنشاہی ۱۰۰



فغانان بزم امن ۱۱  
 پیوسته کرم کار در شرف پیوسته  
 سوزانده بوسه در شرف ۱۲  
 پیوسته کرم کار در شرف پیوسته  
 سوزانده بوسه در شرف ۱۳  
 پیوسته کرم کار در شرف پیوسته  
 سوزانده بوسه در شرف ۱۴  
 پیوسته کرم کار در شرف پیوسته  
 سوزانده بوسه در شرف ۱۵  
 پیوسته کرم کار در شرف پیوسته  
 سوزانده بوسه در شرف ۱۶  
 پیوسته کرم کار در شرف پیوسته  
 سوزانده بوسه در شرف ۱۷  
 پیوسته کرم کار در شرف پیوسته  
 سوزانده بوسه در شرف ۱۸  
 پیوسته کرم کار در شرف پیوسته  
 سوزانده بوسه در شرف ۱۹  
 پیوسته کرم کار در شرف پیوسته  
 سوزانده بوسه در شرف ۲۰



از روزنامه افروزه مطبوعه  
نیم ساله ۱۳۰۲  
کمی گوشتین و پوست  
شکل کله حاکم عالم را در  
کننده ۱۳۰۲ و ۱۳۰۱  
ل فانت می ۱۵  
۱۶۹۷-۱۸۰۰  
در برنگان شکر  
چون عذرت از انرا  
شست تقصیر به مقصود  
یا مشطوعان در دنیا

[illegible]

وفاقیہ عربیہ اسلامیہ  
مکتبہ خیریت  
پتہ نمبر ۱۰۷  
سکسٹریٹ مولوی محمد علی شاہ  
لاہور

روز و شب تنها ساحل یاکند آب وانکه گر قص کند صفوف آرزو را مردک و اگر از شب باروی ناب چون سرفند بر رخ خورشید دیو غزده که از خندش اجبت شتاب او هم از گریه پر ساخته خورالی آب کو بیک حلقه جهان را کند از اشک خرا	پیل کل کار ترش و می که گریان گریان انکه گر عکس شود قوت حرامت شرع طشت زربنج خود پرده عودی بند چون خط دوست کند بروق مهر پرده شیرنده که بر تیر فلک آرد رو عالم خروزرگ آب از وی یا بند پیل مست میه تیغ زن سلطان است
--	---

در ملاح مملوح

بر چرخ کبر نای تو گردون کم از سها گر شتری به نقد دو عالم کند بها ماهی چرخ بر خط محور چو اثر و ز آفتاب بت منبر اسلام را بها تا غوب در دوزر رسیده انف بها بهر عطیات را چو ابدیت انتها از بند آینه نتواند شدن را در سالها گرفت عسها و ما لها چون از ناست تا ز سر خوان آشتها گر یاسبان ز قصر تو خشتی کند زین خویتر نفید مقطع شهنشها	ای قامت لوی ترا سده مستها مکه اند و لفظ ترا غبن فاحش است خر خیمیت را سوگردون و دو ز انساب شت گوهر هرام شرف خنگی ست مرز که ز تفرش چو نانی ملک ثبات را چو ازل نیست انقلاب دعوی مثل کرد و عدو مثل آینه آن مالها که خصم زد و یوان زرق خویش طلبای ملک دشمن پر از را بدید بعد از هر سال پیام زحل رسد جاسد برای مقطع این قطعه شهنشها
---	---

فا علاتن منقول

قطعه دیگر

منع کلین فشند خون تر از وی شراب	منع سحر فشانده بیضه ز رشد پدید ای ظاهر شد
------------------------------------	--

روز و شب تنها ساحل یاکند آب  
وانکه گر قص کند صفوف آرزو را  
مردک و اگر از شب باروی ناب  
چون سرفند بر رخ خورشید  
دیو غزده که از خندش اجبت شتاب  
او هم از گریه پر ساخته خورالی آب  
کو بیک حلقه جهان را کند از اشک خرا

ای قامت لوی ترا سده مستها  
مکه اند و لفظ ترا غبن فاحش است  
خر خیمیت را سوگردون و دو  
ز انساب شت گوهر هرام شرف  
خنگی ست مرز که ز تفرش چو نانی  
ملک ثبات را چو ازل نیست انقلاب  
دعوی مثل کرد و عدو مثل آینه  
آن مالها که خصم زد و یوان زرق خویش  
طلبای ملک دشمن پر از را بدید  
بعد از هر سال پیام زحل رسد  
جاسد برای مقطع این قطعه شهنشها

منع کلین فشند خون تر از وی  
شراب

منع سحر فشانده بیضه ز رشد پدید  
ای ظاهر شد





وی دهن چست راسایه فلک عظم  
کوی است که در خورش صدق بودیم  
خشک در عالم را از یک سر سوزن کم  
بر سبزه شط اوست دریا فلک یکم  
حور از سرف خود برست بر و پرچم  
ز آتش نمراسد شیر و می بگریزم  
کعبه امامت با دبا صو قیامت صم  
آب نهد هر گز در بزم شه عالم  
این در ترست آن خاکی این شکر است  
این آبجاست آن آب دهن اوست  
این زمره وادی آن دمه اروم  
ترسای جنب باشد اروم زمره اروم  
بر تارک شیر چرخ خنجر زنده بر دم  
شمیر دور ویت باد بر جان عدویم

وی پایه تخت را کرسی فلک هشتم  
سطحی که وقارت رست بر نقطه خط او  
آن خمیه که جهات زود و دهن او دیدند  
ان بحر که رایت و ست که بگاه جود  
روزیکه برایت افروخت به رایت  
گر قمر تو گرداند تاثیر ز خا صیت  
آن جمعه که از نامت لفظی نبرد خطبه  
با گوهر نطن من کس سخن عرفی  
کین بک حکمت آن خا رین لعل خورشید  
ایخ نباتت آن شوراب سر شک غم  
این ققه و حست آن ققت کافه  
هر جا دین مومن از فاقه فتح شد  
شیریکه زردار و دشتاره و اخوت  
تا بر طبق ماست کلک دوزبان رسر

در تمجید عشق مجازی

شام را بطف روم بر اچین ساز  
زان دویجا ده ترلقه شیرین ساز  
از دوزخساره خود صفی ز زین ساز  
حقه دید چرا درج و راگین ساز  
چند پیوسته زغم ابروی پرچین ساز  
الف قامت خود چند سرین ساز

تاکلی ای ماه شفق پرده پروین ساز  
خسروان را که جان شفیه وصل تواند  
تاکلی ای عاشق سرگشته بونم خطین  
لب یارست عقیقی بدوستی مر واید  
زلف یارست یکی حلقه زده مار سیاه  
عین جوان بنوع درخمون جز سر صا

نام شاعر  
نام نویسنده  
نام کتاب  
نام خط  
نام مکان  
نام تاریخ  
نام محل  
نام ملاحظات  
نام سایر  
نام دیگر  
نام...

ایام  
تاریخ  
محل  
ملاحظات  
سایر  
دیگر  
...







میل کرده عمارت امی تو چون آفتاب

عرض بنیادش تمامی میل کلی ساخته  
هر نوای کز دعای رب بهی ساخته  
خضم را چون وف قفا از زخم سلی ساخته  
روی او ایشیت دست چهره سلی ساخته  
پانه اران خشت زین طاق خالی ساخته  
نه زرم و گون لکن در ایر لالی ساخته  
یا دکار ملک و دین از تو ساخته  
باجل ۱۱

قطعه در مریح ممدوح

ای که در فوجهای منشور امام المومنین  
مقام خاصیت زبان خاص عام سرق عو  
پیش بحر خیشاخ و فشان دست تو  
گوشه و پلیر دار الملک علی ابن ابی طالب  
تا بگردن و میان زرشید چون نگین  
خضم فی همت چو صبح کاذب و جامست  
صبح را از زبان تا خود و حاجی و مشی  
بزم تو باغ جهان است و عدوی بدگر  
تا بیزیر هفت شوره چار زن و خورش اند

مندیار القاب تو سلطان اعظم  
ازین سلطان بن خان و د عالم آید  
هفت دریا کمتر از یک قطره شبنم  
جاوی ششم رواق هفت طارم آمد  
هر که پشت پشت حلقه همچو خاتم آمد  
چون جاباب نیک بقای بر سر یکدم آمد  
گوشه دستار را از ششم علم آمد  
شک آسا بهیتم نار جنبم آمد  
کافیم مگر مثل تو از نسل آدم آمد

قطعه دیگر

خدا یگان سلاطین دین محمد شاه  
کمینه چاکر تو شاه صد هزار سپاه  
امام خوانده ترا بادشاه هفت اقلیم

زهی ضمیر تو از روح قدس نقش پذیر  
کسینه بنده تو خان صد هزار امیر  
سپر کرده ترا آفتاب ماه وزیر

میل کرده عمارت امی تو چون آفتاب  
عرض بنیادش تمامی میل کلی ساخته  
هر نوای کز دعای رب بهی ساخته  
خضم را چون وف قفا از زخم سلی ساخته  
روی او ایشیت دست چهره سلی ساخته  
پانه اران خشت زین طاق خالی ساخته  
نه زرم و گون لکن در ایر لالی ساخته  
یا دکار ملک و دین از تو ساخته  
باجل ۱۱  
ای که در فوجهای منشور امام المومنین  
مقام خاصیت زبان خاص عام سرق عو  
پیش بحر خیشاخ و فشان دست تو  
گوشه و پلیر دار الملک علی ابن ابی طالب  
تا بگردن و میان زرشید چون نگین  
خضم فی همت چو صبح کاذب و جامست  
صبح را از زبان تا خود و حاجی و مشی  
بزم تو باغ جهان است و عدوی بدگر  
تا بیزیر هفت شوره چار زن و خورش اند  
خدا یگان سلاطین دین محمد شاه  
کمینه چاکر تو شاه صد هزار سپاه  
امام خوانده ترا بادشاه هفت اقلیم  
زهی ضمیر تو از روح قدس نقش پذیر  
کسینه بنده تو خان صد هزار امیر  
سپر کرده ترا آفتاب ماه وزیر

ای که در فوجهای منشور امام المومنین  
مقام خاصیت زبان خاص عام سرق عو  
پیش بحر خیشاخ و فشان دست تو  
گوشه و پلیر دار الملک علی ابن ابی طالب  
تا بگردن و میان زرشید چون نگین  
خضم فی همت چو صبح کاذب و جامست  
صبح را از زبان تا خود و حاجی و مشی  
بزم تو باغ جهان است و عدوی بدگر  
تا بیزیر هفت شوره چار زن و خورش اند  
خدا یگان سلاطین دین محمد شاه  
کمینه چاکر تو شاه صد هزار سپاه  
امام خوانده ترا بادشاه هفت اقلیم  
زهی ضمیر تو از روح قدس نقش پذیر  
کسینه بنده تو خان صد هزار امیر  
سپر کرده ترا آفتاب ماه وزیر

قصاید در وصف حضرت علی (ع)  
از قلم نادر درویش  
در صورت ادب و عفت  
از نثر پادشاه  
در وصف حضرت علی (ع)  
از قلم نادر درویش

آستین جلالت بسوزن خورشید کمانش از پی آن سیکند ز خانه برون چو نه برادر از خشم طبع گنجش مقبر کور خاکش چنان کشید بر زیر شب تقابلی تو با و قرین آن صبحی	خیال نقیش بقار فلک کند خسیر که روز مهر که دل جوی دشمنان شد تیر که سرگردانش افتاد و جان نمود بضر که ماند از غم ایام در سبیل مهر که چرخ ز برید چرخ لاجور و بریر
---	---

قطعه دیگر

بهرام فریدون ساری کانه بر زرم در خانه هجرت تو نواس زد وان غازی فاخر را چون چرخ زنان کرد از سبیت تیغ تو خورشید سپهر کرد از برق شان تو شانه شمشیر شرق از کف که چرخ نه انبان را بر خاک زند تا سر در حلقه بزم شه تا گوش نه جانها	چشمیت سایه بر شرق خورانداز پیل تو بچرخ آید تیغ تو سر انداز بالای سرش علی و سید را انداز وز سهم کمان تو جبریل پر انداز بانه شیرینا شمشیر زر انداز پلیت بسوزاندان عبرتین انداز بجز خوش این قطعه درمای تر انداز
--	--

قطعه دیگر

ای محمد فخر خیز دل و عباس کوه ای ز حکم تو برافزوده همه شرع رسول چو دریا که در سینه نهنگی باشد ز رشدا ز ابر کف تو عوض نم باران خامه صاحب یوان تو در نظم انور گر در گردن کنی زلف کسلب ز دماست سید سر که چو برکت آید	آستین اب و مومید و میشید لولا وی ز عدل تو بر آسوده همه خلق خدا کف و شمشیر یاب تو بود و زوغا باز ماندست از ان روی و دمان دیا شب به روز از بلالی شده گشت فنا رو میان سید سر اور و دهم باه فنا بر رخ ماه فشان ز دهن مور چیا
---	--

سبب سازن کند  
نورانی علی علیه السلام  
آفتاب برین کند  
یعنی بقیت یاد  
از دلیلی که در  
سبب سازن کند  
نورانی علی علیه السلام  
آفتاب برین کند  
یعنی بقیت یاد  
از دلیلی که در  
سبب سازن کند  
نورانی علی علیه السلام  
آفتاب برین کند  
یعنی بقیت یاد  
از دلیلی که در

قصاید در وصف حضرت علی (ع)  
از قلم نادر درویش  
در صورت ادب و عفت  
از نثر پادشاه  
در وصف حضرت علی (ع)  
از قلم نادر درویش



بے دوید صبا گرد باغ سلطانے  
ز دست ساقی دولت می بقای میوش

قطعه دیگر

سایق ای که شاه خست آن  
چرخ اگر از بخت تو در تاب شد  
دست آن ببری که در گرد مصاف  
تخت آن چرخ که در یک برج او  
ز پوشش آفتاب سلطانی بس است  
چید او در زیر بار جو دست  
نه چرخ سپنج با آن چشمه

قطعه دیگر

توان شاهی که ملک بر رخ ماه  
بروز عیدت شهر یارک  
بغیرت چون گمان را بر کشیدی  
چنان شکست تیرت هر که دورا  
وران میدان مرده بار دیگر  
که دور ز رنگار صبح دم را  
چنان آفتاب است گردون بلر زید  
اگر شمشیر شه خونیت صوفی  
سواد چشم خست رنگی وان  
و اطراف جهان معمار جوت

لطیف تر وجودت نیافت با کوره  
حسود خام طمع می فشار گو غوره

قطعه دیگر

نبه رای تو گشت و در خور سبب  
بهر هم از دست تو گشت بر سبب  
قطره آبی بدامش در برست  
نه فلک کمتر ز چشم آفتاب  
هر کجا در مصر جامع منبرست  
هر کجا گردن کشتی در کشورست  
آتش تیغ ترا خاک ترست

قطعه دیگر

تقصیر و ریا غنبر انداخت  
به نردان که کس زین بهتر انداخت  
سنگد کس گردون بر انداخت  
که دره دره بر رو خور انداخت  
ن جو غمت خواست تیر و گیر انداخت  
فلک از با هم می ناگون بر انداخت  
که بهرام از کف خود خنجر انداخت  
بزم اندر چرا چندین بر انداخت  
که مروارید بر طشت زر انداخت  
بنای نامرادی را بر انداخت

زودت در زمان اہل مغیہ	از بان بدر چاچی شکر انداخت
-----------------------	----------------------------

فصل

<p>جسم مجسمه ام اصل حاکم ملک  آفتابیکه پنج <sup>پادشاه</sup> <sup>۱۲</sup> نوشت  <sup>۱۲</sup> آسمانیکه چهار ماه <sup>نعل</sup> <sup>۱۲</sup> نوشت  آتش آفتاب و زقطه آینه  شتری را آسمان جلال  سوره فتح مصحف اقبال  سلطنت هر کجا که نرم آرست</p>	<p>ای که بهرام چرخ چاکرست  سوی پروین زند ساغرست  بر چش می کشند اسقرست  که دل خصم سوخت خجسته  نور خورشید ظل افروزست  آیت رایت مظفرست  ساغر آفتاب و زخورست</p>
--	--

قطعه دیگر در مجرای ناصر الدین شاه

ناصرالدین که از علم و عبادت  
گفت یافتی منم ز جبار الله  
نیک باشد اگر دلش رنجید  
نیک نام است آنکه در مجلس  
چون خلیف راهب تواند گفت  
بویب و رایب از ان افتاد  
خاک بر نسق آن که از سر جیل  
سنگ در چشم آن که نشناسد  
آفت بران را صدی که زیر حنجر  
گر خورشید لاف ز گوشتاش  
آینه بآب کینه خویش

1/2

والمصدق ۱۲

کتابخانه و موزه سینه

بسم الله الرحمن الرحيم

والله اعلم

فصل اول در بیان کلیات

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



مكتبة  
مجمع  
العلم

عقود وین

بمقامات و قیادت  
فیضانِ اسلامی

عبدالله بن محمد

عبدالله بن محمد

١٠

١٢٠

[illegible]

بر شیر خفته که نه غافل ز رای دست  
سبحان شکر آلوده صفت ای میر

مرا کسب و عالم به بندگی دادند  
نیازمند به از خود مرا فرستادند  
البوصیفه و العیوب و شاهی راوند  
که بوی علی را بین دم بچشم استاوند  
که برورش عوض بهندگان ناستاوند  
چون غنیان طلبی مشفقان با او اند  
برین درند و با بن بندگی همه ناستاوند

قطعه دیگر

نمده ران شاه بر سر خوان خوانند  
گفتش احتمال بیماری است  
قص ما خور که به شوی ارک  
نمده ران شاه بر سر خوان خوانند  
گفتش احتمال بیماری است  
قص ما خور که به شوی ارک

قطعه دیگر

نمده ران شاه بر سر خوان خوانند  
گفتش احتمال بیماری است  
قص ما خور که به شوی ارک

ای صفت راز غالیه نخبیه  
 زار ۱۲ روزه ۱۱  
 آخر شب راه حشینه ساز  
 ماه وقت طلوع نور و مد  
 ۱۲ روزه ۱۱  
 چاشنگه در عراق ساز آ هنگ  
 راست گویم ره خالفت را  
 بوسه نواز بعد زوال  
 ۱۲ روزه ۱۱

افاقیت بزیر پرده قیسه  
 ۱۲ روزه ۱۱  
 صبح دم پرده رمدی گیر  
 پیش بر جبین افاقیت  
 پرده راست کسیر  
 ۱۲ روزه ۱۱  
 ناشوی بر سر عیش امیر  
 در زوال ای صمیم مداحیه  
 ۱۲ روزه ۱۱  
 ای صمیمه تو اعصاب منیر

ای صفت راز غالیه نخبیه  
 ۱۲ روزه ۱۱  
 آخر شب راه حشینه ساز  
 ماه وقت طلوع نور و مد  
 ۱۲ روزه ۱۱  
 چاشنگه در عراق ساز آ هنگ  
 راست گویم ره خالفت را  
 بوسه نواز بعد زوال  
 ۱۲ روزه ۱۱

درین مکتوب  
 اهل دین و جوهرت آگاهانند  
 صلوات الله علی سادات  
 علیهم السلام  
 بدو که از جنسی با هم  
 نمودند و از آن بدو  
 راست می باشد  
 می بود و هر چه  
 نمی نمودند و گشت  
 و از آن بدو  
 و از آن بدو





۱۱

سنة ١٢٨٠



نہایت سنجیدگی سے

مجلس

۱۴۰۲

مکتبہ اسلامیہ

وہی

و علی بابا

انفصلي علی وروانہ

۱۲۱

مجلس شورای اسلامی  
تاریخ ۱۳۰۲/۱۲/۱۴

قاری

۱۰۰

کتابخانه عمومی

تاریخ ۱۳۰۲

11

<p>و حرف اول بر شعبه گیر از پس آن بزم شاه جهان در بیان این قطعه</p>	<p>تو حرف اول بر شعبه گیر از پس آن بزم شاه جهان در بیان این قطعه</p>
<p>قطعه در مخبر خورشید ملک دو کون را بیکه جوینیم چون تیغ مهره شکم مرغ بر دیم وز لعل سب حلقه کش گوش صیریم دارای تخت مرتبه سد سکند ریم بر خنجر خدی بر اندیش خنجریم پیرایه بند شجرت و هفت کشوریم بر فوق سروران همه عالم انسیریم سیرنج را تمیبه بازوی شهریم و آفتاب جام کف است و خورشیدیم و آنجا که شهر علم عمارت شود و دیم چون صبح جام مهر بوقت سحر خوریم و اعتقاد تابع شرع پی میریم موقوف پنج نوبت الهد اکبریم گاه نیا و غفلت محسوس و مضطربیم بهستی ز ما مجوی که از نیت کتریم</p>	<p>اگر چه دریم قدم از قطعه کتریم در بر شیم و بر ده قهر از میان حکم از نوک رخ حلقه ربای نه نفیریم انجا که غوغا مرتبه خسروان و هند در هر نبرد گاه که گوش پلاز و ند چون هر اگر چه سایه چتر پناه است چون ماه اگر چه فصل سم باو پای است زال زمانه اگر چه بدستان شمشیر است اگر شمشیر غلام و راست انگشیریم انجا که سحر فضل ملاطمت زند و دیم برای و شاه جسم ابد لایزال و انقیاد طالع امر حلیفه ایم و ارشاد امر عبودیت ارله وقت نماز خسته و گریان و بخودیم ببرستان بار که زوا بحال او</p>
<p>و حسیب صبح که زروق بای است و گر در هفت دانه گردان بری است</p>	<p>بر فوق ماه و امن سبزه در است آن جام زر که بر سر طاش زمر است</p>

10

مادامہ

اسکون

1092

قلی بنیادینارند // خلق و دودستان

تحریر: محمد رفیع

بالتحریر بیان

۱۱ رند  
 ۱۲ رند  
 ۱۳ رند  
 ۱۴ رند  
 ۱۵ رند  
 ۱۶ رند  
 ۱۷ رند  
 ۱۸ رند  
 ۱۹ رند  
 ۲۰ رند  
 ۲۱ رند  
 ۲۲ رند  
 ۲۳ رند  
 ۲۴ رند  
 ۲۵ رند  
 ۲۶ رند  
 ۲۷ رند  
 ۲۸ رند  
 ۲۹ رند  
 ۳۰ رند  
 ۳۱ رند  
 ۳۲ رند  
 ۳۳ رند  
 ۳۴ رند  
 ۳۵ رند  
 ۳۶ رند  
 ۳۷ رند  
 ۳۸ رند  
 ۳۹ رند  
 ۴۰ رند  
 ۴۱ رند  
 ۴۲ رند  
 ۴۳ رند  
 ۴۴ رند  
 ۴۵ رند  
 ۴۶ رند  
 ۴۷ رند  
 ۴۸ رند  
 ۴۹ رند  
 ۵۰ رند  
 ۵۱ رند  
 ۵۲ رند  
 ۵۳ رند  
 ۵۴ رند  
 ۵۵ رند  
 ۵۶ رند  
 ۵۷ رند  
 ۵۸ رند  
 ۵۹ رند  
 ۶۰ رند  
 ۶۱ رند  
 ۶۲ رند  
 ۶۳ رند  
 ۶۴ رند  
 ۶۵ رند  
 ۶۶ رند  
 ۶۷ رند  
 ۶۸ رند  
 ۶۹ رند  
 ۷۰ رند  
 ۷۱ رند  
 ۷۲ رند  
 ۷۳ رند  
 ۷۴ رند  
 ۷۵ رند  
 ۷۶ رند  
 ۷۷ رند  
 ۷۸ رند  
 ۷۹ رند  
 ۸۰ رند  
 ۸۱ رند  
 ۸۲ رند  
 ۸۳ رند  
 ۸۴ رند  
 ۸۵ رند  
 ۸۶ رند  
 ۸۷ رند  
 ۸۸ رند  
 ۸۹ رند  
 ۹۰ رند  
 ۹۱ رند  
 ۹۲ رند  
 ۹۳ رند  
 ۹۴ رند  
 ۹۵ رند  
 ۹۶ رند  
 ۹۷ رند  
 ۹۸ رند  
 ۹۹ رند  
 ۱۰۰ رند

با شکر و تعظیم  
 وزیر معتمدین فقارت علی  
 غلام یحیی صاحب  
 رئیس دیوان دارالت  
 عقدی علی صاحب دیوان  
 صاحب کتب و جریب مستطوره  
 از پیشانی ۱۲

ایک ہی جہتی پر





مطالع پذیرفته بود اکنون که زمانه بطول انجامیده اول ابدی غریز الوجودش گریه  
 و ستای تجار از ان نشانی مانند و بزرگانه سوا می دانند ان نشانی تمام شهر  
 نوکشور باشد در سال دوشش صد و نود و از هجرت مقصد به ده پانزده رسید  
 و صبح شنبی که مال بر خود بالنده ماه رمضان بدرگرویده زویر ختم پوشید فقط

تمت تمام شد







انعام تشبیهات و تمثیلات و اصطلاحات خاصه در کتب نفیسه کثر می یابد که در بعضی  
توافق و خلط صاحب نظران می نماید و در بعضی دیگر اینک به معنای فضل و آن تقدیم می گوید  
را به قصد تمجید و در بعضی دیگر نشانی از آن که بیان می دارد

از زن ز کواکب	از دای بی کفر ز تنی شک	آتش سوار در شک	بار بار از لعل
از دم نام سحر کوی بزرگ	که هیچ قدر ستاره در است	شام سیاه شب	آلوده آفتاب از کس
کتاب زنده و پا تر	آفتاب ساغر شرب	انخوان رخ	این شمشیر کبر
ارقم مار پیچ	ایرغانه این قصید	آذان صریح	آثر نشان قدم
آصف بن خراسانی	آب حیات مراد از سخن	آب از خوان خون	آلوده شادمانه نام
آتما پیر سین	آینه رو لالا ماه	آتش گویا لب	آنان سر بلب ستارگان
آمنه صطبل	آغی کنایه از بچ عفر	آدم شب و آسمان	این علامت غور و بزم کس
آب الپار	آینه سکندر کاغذ	آب جام حساب	آهوی آتش نشان آفتاب
آدام چشم	آب شور اشک	آبریشم تار چنگ	آمین نام باو شاه
آینه کفایت کس	آهلس مراد از ابر	آتش تر شراب	آب بزم اشک سنج
آز کوب جانب شمال	آبرین سپیکه جفا میش	آندکی ای فلک متزلزل	آنچه تنگه دورای جاب
آشک و بزم	آفاق خائف رنگ او باشد	آتش شوق آلوده اشک سنج	آتش باد آور لب
آشک و بزم	آتش بزم از پیش چرخ	آینه مهر رخسار	آوز دای قیر حروف
آشک و بزم	آش نام پهلوان	آتش کنایه از رخسار	آز دای سیاه سر مسلم
آشک و بزم	آجم نیستان	آب خشک پیاله	آب بیان آتش بسیار گرم
آشک و بزم	آبل قراضه اهل دولت	آذر لب و خون	آشک زنی کواکب
آشک و بزم	آب قراضه ریزه ز رست	آوان ماه پنج سرطان	آهوی ز آفتاب
آشک و بزم	آب کف از دانه خیزن	آفرینات نور شمشیر	آمام چارین حضرت علی
آشک و بزم	آب و زهر شراب سوزن	آرد تیغ	آتش شمشیر بر کس
آشک و بزم	آب و زهر خشک	آبر تر	آزین دامن رغبت
آشک و بزم	آب و زهر تلخ	آرو	آزین ز

بادی اسپر	بشیره بلند	پنج دریا انگشتان	ترک سیاه خدا قشلم
بادام چکبک	باغده پنجه بر زده نهنگ	پایله زرد و پاره زرد	تاجدار بالای دار
پشتی خرمیاله	کاله و اینجا مراد کوکب	دوپاره غفر آفتاب	تاریکی و تیرداد
بر سوس نام شکی کوکب	بهر دست مدوح	پرده سبز زانده و دکان	تش تش تیشه بزرگ
پوشاه جهانگیر عالم بالا آفتاب	بیچاره کمر با	اعتبار کوکب	سحق پرده
بو خضف بو و	بیک بیای جوی تی و کبک	پنج نون انگشتان	توره نام گیاه
بمد حل شده شارب	باد تشین غلب آفتاب	پنج شوی مطرب زهره	تیمه
بنییزر ستاره	بوق غلب چکل چیت	اعتبار انکه برای شوش	باب الکاء انگشت
برگ چنار دست	پوشاله مراد از ان و فلان	سیاره از انبه آفتاب	شریا اشک و دندان
برگیر کی از تو ای کجوف	بخبر بوی و هن	پنج پده مار خا و لوف	قشبان کنایه پششیه
کوه ال است بقر نیه مقام	باختر مغرب	پسته شور لب	باب اکیم العربی
با کینه و از ان الف حال	بام زحل آسمان ختم	پدرام آراسته	چشم
با پاره و جارش ای پاره	بیت پشه نه خند کمال	پرنیان کسوت سفید	جای نام تاره که بیت
لال چار و کج که چاه شش شود	بوسلیک نام پرده از تو	باب الکاء الفوین	جیش جیش تاریکی و تبسم
و از ان چار حلی موجود میگردد	باب لبار الفارسیه	ترک مت چشم	جام زرد و آفتاب
جان و شگر و پاکه و چاه	پسته و هن	تیر عطارد	خبر ده خبر لفظا و
بار جازان کرد و از ان نیم	پنج لال انگشتان	قن غم و شفت	کونه میشود آن سحر بر است
برایه چود و چار جاست	پروین و دندان و جاب	تبا شیر روشنی و نیل و چین	و از ان ج و جیم حال آید
باشکونی بازگونی	پسته مرجان ش لب لعل	و جینی بطا معرب	خبر ده که صد پشه دین
بکر خنج زهره	پستان شب ماه	سنگنای لعل شاگان	صوت قاف موجود گردد
بلغم نام کی از اولیا که بجا	و شیرش کنایه از شعاع	ترسا پایله	جنیت اسب کو تل
او خست موی تیر و تار شد	پیل بالا ای برابر	تاج لعل ترک زرد و تیر خنج	جامه و زرد است و آبی و
و حق او عای بکر زانو و دود	قدیل یعنی بسیار	ز ساس ترک سنان از کج	جود و بفتح باران

بسمه	چشمه سیاه کواکب	خرمن ماه	آزار بر سلخ ماه ابان
جان	چشمه ترو وین صرا	خون لیم شرب سرخ	تا بعدش سال کسری
جسم	چرب فیه	نقش انگشت چرخ و ختم	یکماه موجود گرد و در بند
باب الحیم الفارسی	چشمه بی نم آفتاب	سرخ و سفید باشند	از او نگویند
چهار زن و چار اود چار ربع	چوگان شکن زلف	خوان زر روی زرد	خلق بقتین کنه شن
چاه خضر	چاه رخندان	خضر مراد از امام	خورتی نام محل بهرام
چنگ کنایه از هلال	چاه کتاب قرآن	خاک کافند	باب الدال المهمله
چاه زهره برج سنبه که خا	چرخ واره چرخان و لیل	خروج رب و مراد اهل	درج در دهن
چاه زهره است	چوگان سیمین هلال	خورشید رو	دانه کنایه از تارده
چین رخ و کا خذ	چرخ زدن مراد حرکت کند	خجور زده آفتاب	دانه غنبر مردک
چتر مرادید فلک باعتبار خیم	چاپ و پنج قاره ای فلک	خاتون هفت قلعه زهره	دانه قیر زلف
چشمه حیوان قران امام	قار و ره شیشه است	خیمه بنر و خیمه جو و زرد	دو شکافی شرب جسته خود
چاره ای ده چار بار که	باب الاحكام المهمله	آسان	که بگیرد و بند
چراغ شد مراد از ان میم	جسته دوات	خون خروس شرب	دق کنایه از سکه
چاپوش نام شکی از کواکب	حلقه دار غلام	خار خط رخسار	درخشان حروف
چاپ و کی مراد از چار لفظ	حوال نام طایفه سفید مراد	خشک و تر نیک و بد	درشت ترا قنایک و نورد
چاپا اعتبار عذ حاصل یکی میم	حصاه سنگ زره	خضات چلت	دواج چادر
لفظ جام از ان چون آید	حینی نام پرده بستی	خضر مبارک دم صبح	دام مشک سطو و ظرف
چادر راه و چادر ستاراه	باب الخا مهمله	خاکستر کنایه از مراد	درخشک دو دندان حباب
روشنی او	خور آفتاب و خورون	خون بسته لب	درم فسرده
چارسد یعنی خرد ازل	خشت زرد خیمه زین و خرد	خسته مشرقه بخور و خند	رف آفتاب ماه تمام
چشمه سوی و تر ای مردم	مشرق و خود بو او مجهول	که راه شمس قمری در آلبایم	دیو هفت سر آسان نیله
نیک دلیل اند	مراد از آفتاب	کیسالت اند باشد بخان	دو خروس دب صغرو اکبر

دو برج مشهور	دو عروس صفت و مرموک	دو کنایه از گدائے	باعتبار ناخن
دریا شرباب	دریای قار آسمان	دو رم ریز سکه زن	رشن بازو
دو دیاه خط و زلف	دریا کف دست مدح	دو ده خالص	رشته و ابرید صف و ابر
دو چل یعنی چل و دو مراد	دل زرد مرگ چه مراد	دو غ تباه خیال فاسد	روان سیح جرخ چارم
از ان دو لبست چه عدوان	از دل قلب و از زکرم	دو ان نهید تعویذ بنده زلف	رشن بالفتح سافت و
همین قدر باشد	و مقلوب کرم مرگ است	و میر هلاک	دست نهی گولی
دو نام چرخ بود از ان تو شم	دو این بختین پنج ستاره اند	باب المراد مملک	رقیه بر بن خفیه ضون
دو نور باد مغرب	نیزل قمر که در عمل و پیروز	روی چو نیار یعنی زرد	زنگ ریزگان آفتاب
دل سال رمضان که خلا ایا	کوگر دو	رو کاغذ	روی نام پرده از سوتی
در تبین سخن گفتن	دو عظمی فلک نسیم	دو غی مغف صبح اعتبار تها	رشت نام پرده دیگر
دو بل نیر پرده و فطالت	دو نون شکل و دو باره بعد	دو م روی رخ و ز کاغذ	باب المراد مملک
و مراد از ان بابا اعتبار عدو	شق القمر	روز با عام قیامت	زین باغ وزین صدف
و مراد از بل هزار مراد او	و احوال بود مجهول	رخص نام تا که در میان	وزین سپر آفتاب
هزاران غین حاصل شود	و گاه بادشاهان و چه تره گدای	تین ای اثر و فلک است	نزدق در یاد کشتی شرب
و آیه مه رخسار	سلاطین حبیب شستن ساد	روح بالفتح خوشه	زنگار کنایه از خط
و مره زرد و درشت مشرق	و بیای کله شب	رابع موحده کست	زین بلیک البلق باعتبار نجم
آفتاب	دو دانه مشک مرموک	رابع حاصل	زلف دانه که طایر از گلو بر دوز
و مره و روشنت ای کم	دو شهاب لکن ابر اعتبار برق	رشته برین شک نفی در	وزین سیمای اندازو
کا و پرستی میکند	دو ده خانه ان	رخصا خف رختان	زعفرانی معجز صتاب
دو عدو و بون اشرار آمدن	و میره سیاه نهی کاتل	روی زنگی جبین مسلم	زنگی شب
از جت غت و مرتبه	و بیای گون می مقصود سیم	روا عودی شب	زواج بن و روشنی آفتاب
و میره باران	و زلف بختین سپر	ر باب ابر	زین کنایه بدن ان
و یک نهی کاسه گدائی	و زلف بختین طلقه و زلف	رو میان ماه فضا گشتان	زین تیر مسلم

فهرستک بدیه چای

زال پلاس لبش خیک	زرد بوستان مهراده سبز	سودا	سوزنریای عرب مراداران
که عاقلش از پاره چو کند و با	خیام سارگان آسمان	کنایه از مروج	میست چه در بار البرلی گیم گویند
زنگی زو جسته لم زین بار	تروین بول بول بیه کو چک	سابق شعبان چو نیم کج	و چون سوزنری گنبد می گردد
زراغ سیاه شب	زنج زدن لاف و طغیان	سحر رخسار	سیاه دار سبب زده
زرقب انور چه قلوب	باب لرام الهاسیم	سفره زین رو زرد	سیاغر تبر که زرد رنگ
زیر زرت	زاده مراد قطره خوی و دین	سیمین کمان ماه نو	و نام پادشاهی بزرگ
زرد شمشادش قلم زین	شیخ نصیب مراد از اشک سرخ	سپاده که روشنی آفاق	سیه پیل ابر
زعفران رخ زرد	و رخ متنه باشد	سفره شب	سنگ کنایه از منزل قر
زبان شعله نام تاره که دم	تارخا بیوه	سفیده روز	توانام که بکلی گسست
طلوعش و عتاب میشود	باب اسدین المصلح	سنبل دونه زلف	سبز کبوتر مراد از جبریل
زاده کوکاز فسیون	سلطان عالم خدا تعالی	ستاره جوهر شیر چشم	سندان آله انگران
زنگی گریان شب اعتبار	سهر سواک رشته	سلسله سطور	که بران آهین رانده گویند
پیشبنم	که حیوانات نباتات معده تیار باشد	سرخول نامگی از کوکب	نهدی نهانی و هم گنگه آهینی باشد
زین زرقاب و شفق	سهر و خورشید و جواهر نباتات	سی و یک دانه قصیده	که باغ بر تخته در بزرگدو
زواله گلوله آروتر	سهر تیغ و خط و فلک	سی و یک شعر	حلقه بران زندا صاحبخانه
زیر نام گیاهی زرد	سنبل تر خط	سرای شتری برج حوت	خنوار شود
زنجیر زلف	سمن زار رخسار	ساغر زنگار مهر ماه	سمط و سمیطه عقد گمر و غیره
زرد رنگ افغی زرقاب	ستاره اشک	سوز کنایه از خط و سیاه	سربال بالکسر پیران
زنگی بچه نیا مردک	شکسته زنگی زلف	سقطه ساقط الاعتبار	سیه بادام قلم
زردین انفی خط سبز و زرد	سهر کنایه از آفتاب	سبز لباسان بهشتیان	ستان نهدی چت
زنگاری سپر آسمان	سرفشان سخن غم گویند	جکسری دیوانگه	سیاوس نام پادشاه
زرد خط سرخ	سنبل مرغول سوز چوید	سیاه کاغذ و اشک	سرخ شمرده شود
زراغ مراد از ابر	سهم دزد کنایه باشتما	سیاه زلف	سرسین کنایه از گنج

سپاهان نام پرده از سوتی	وشمن و سلم زر	شاه حرم آباد لایزال و دعا	طفل منهد و مردک
باب الشین المجرمه	شکر نشان کردن لب سخن	جل شان	طوطی پران گردن بستان
شکر لب بوسه	نیکو گفتن	باب الصاوا المهمله	سیرنگ آن
شیشه نناد نازک دل	شاخ مری آله جربلیت	صف کلندر خسار	طوطی شنب
شهادت	شور و اضطراب کند حسرت ناید	صف مور خط	طوطی شکر خای منعی سر
شاه مغرب و شاه چین شاد	شب بان دزدان	صبح رو	مراد از شاعر شیرین گو
خاوند شاه باز سحر و شمع	شاخ باد طغیان که بدان	صفر روشنی و کفی در بخار	طوطی بنیاد طاق انصر
گلن چارم و شمع و اق خضر	شرب خورند	صاد چشم	وطاس آبگون و طاس نبر
و شیر سحر و شاهت لب زده	شیشه بالکسر آواز آید	صهوه میان لپشت	آسمان
و شان زربین و شاه انحران	شکر گون گل کنایه از چیز نیک	صوت چار صد صوت	طوطی سده نشین جبریل
و شاه باکی و شاهین نازند	زرد و سوری با یک چون خواب	چنان چار صد عدد دارد	طفل روی گوش و ف
آفتاب	مخل وارد -	صبح دوم صبح صادق	طاس سیکون شمع سفید ماه
شاه رنگ و شاه شام ماه	شاد روان خیمه	صدره بالضم پیر این	طوطی طادوس پر آه آن
شیر و شیر کردن شکر زربج	شاخ شاخ ریزه ریزه	صفای علامت برج نور	کواکب
سد	شبه شکایت سیاه و مراد	صاب عصا و دخت تلخ	طوطی لعل بیاله شراب
شش حبت تمام عالم	ازان مردک	باب الصاوا المعجمه	طاسک چرم طاسی
شفق روی سخن و خون	شعر بهنج جامه	ضعف گل یکصد چو عدد	باشد بر سر زده
شام و شب دوات	شره حرص	گل نچاه است	طوطی سلب سبز جامه
وزلف و خط	شاخ گوزن هلال	ضرغام شیر	طادوس سده آشیان
شیر کاغذ و صبح و رنج	شاره چادر و دستار	ضرب بختین شمشیر	جبریل علیه السلام
شب نشسته زلف	شوره درخت گز و گیاه	باب الطار المهمله	طفل
شاه حبش شب	زمین شور و خاک که بدان	طاسک معصفر آفتاب	طوطی
شاخ و غفران شک و قدر	باروت سازند	طشت زر آفتاب	طوطی

طبق نام مرضی است که در پای ستوران میشود	و عاری ز اندوده	غنچه دهن کنایه از کون	قنابکس پنبه فواخ و گرد
طام کیوان فلک زل	آفتاب	غالیه	باب القاف
یعنی چشم چو کیوان زحل است	عقد مروارید اشک فلک	غزال شب آفتاب	قوة تکمه
طریال بنا به بلند	عاشق تخته باغ جبریل	غوره بود و مجول غنچه	قلم پنبه کف دست
طفاوه بالضم دایره گرد	عقب خسار باعتبار	غبه ناشکفته	باعتبار انگشتان
دایره آفتاب	نزاکت	غاب همیشه	قطره آب تیغ
محصل شیشه آفتاب به تابش	غیر زنجیر رنگ مو	غشقی سیاهی	قبره زرق و قرص زرافت
طراز الفتح نام شهری حسن خیز	علاج کماند	غوره انگور خام که میشکل شد	قوس ابرو
باب الطاهر الحجه	عازر مرویکه بجای حشر	باب القاف	قصاص
طلمات	عاطیه السلام	فیروزه روا آسان	قیر شب
تلمیه ابحوش نام عاری	زنده شده بود	فندق عبارت انگشتان	قد راول سارگان را
باب العین المکمل	عجوز نام ستاره آتشی	فروخانه سر و وزیر	در روشی شش مرتبه بناو
عقیق اشک سحر و لب	عطیه کبری کیصد سیال	ای غلوخانه سیر ماه بینی	اند بسیار روشن قدر اول
و شراب	عزت اولی خدا یا مختل اول	برج سلطان که آبی ست	و همچنین تیرج
عقد شریا دندان	عالم صغری دنیا	واه زار برای نیات آفتاب	قوس در محراب
عقیسی مراد مرد بزرگ	عاقبت شبرنگ زلف	وزیر خواند	قطران روغنی سیاه
و فاضل	عراضه بالضم راه آورد	فنگ پویتی ست سفید	قلب اسد آفتاب چه
عقاب	عمارت نه ماه نه فلک	فردا قیامت	دل اسد سین ست و آن
عشبر زلف و شب	عجب نفیخ اول و ثالث	فش شعله و ستار	علامت شمس
خط و دلو	عراق نام پرده از موسیقی	فلمات دشت	قلم
عوس خاوه و عتای رزو	عشق نام پرده دیگر از موسیقی	فستق معرب بسته	قلم جمع قلمه ای سحر بهر چرخ
شیر و زین پر و شمشیر	باب العین الحجه	فوش معرود و زمین	قطره تنگ از شکر و غیره
	غنچه نیرین آن عبارت دنا		قرباب باکسر غلاف شمشیر

تقاره	پاره	کا و سه زر قطره زرد	گل بادام کاغذ	لعل در پاش لب سنجیده
تقعه	آواز	کمر با قلم زرد	گند نامی لاله نشان شمشیر	اعتقان سیمین تارگان
باب الکاف العربیه	کوش	مراد از شراب	خونیزه	شکر بند شب
کیک و س نام شکی از کوب	کش بغل و نام شهری و	ترکستان	گل به تبارت خاری	نخچه و خشته شعله اش
کا فور شک روز	کا فور	رو	گل نشا و خار برابرست	لعل ستاره باب چنبار
گر گس زرین پر	کا فور	کا فور	گنگ سخن چین قلم	سخن خون
نظر و نسیه واقع در دل تار	کبود غدیر آسمان	کبود غدیر آسمان	کا و شک شراب در چش	گلن ز مروین تهمان
کمان سیمین برج قوس	کوه مراد از سرین	کوه مراد از سرین	گردون مراد از شپ	لعل باغچه رشقی و باغچه
کم معنی اندک و نفی مطلق	کریاسپ نام پیر طماسپ	کریاسپ نام پیر طماسپ	گوی سیمین رخسار	پاره گیاه شک میان گیاه
هروا و چنانکه گویند	کاغذین جامه سفید	کاغذین جامه سفید	باب اللام	لوگوی نشو و قطره شبنم
کم شوای بشو سعدی	کتاب نفیتمین گیاهی است	کتاب نفیتمین گیاهی است	لاله شراب و خون	لالی سیه شب
فرایده بحب بند و بسیار	که از ان سرن و کاغذ	که از ان سرن و کاغذ	درخ	لباچه صاف
کم یافتند ای نیافتند	سازند	سازند	شکر زنگبار خط	لولی بچه متلون
کیش ترکش و مرار جوا	کاسه آب اشک	کاسه آب اشک	لالی چشم مردک	لعل زمره نقاب شراب
که خانه عطاری است	کوره میوه نور سیده	کوره میوه نور سیده	ولالا غلام چشمه است	باغچه شیشه که سبزه است
کاسه لعل چشم گریان	کدوی زنگار و کلیه زرد	کدوی زنگار و کلیه زرد	لولوی تر اشک	لعل سیاه زیزاله رجوب
کله	کشتی زر و کلاه زر	کشتی زر و کلاه زر	لاستان همان لاله است	باغچه زنی
کاسه نقره چشم سفید ماه و کوف	آفتاب	آفتاب	نصرت شعر یا افتاد	باب ایام
کوکبه	باب الکاف الفایه	باب الکاف الفایه	و مراد از ان خسار خست	ماه نو نشان و قلم و ابر
کشتی لعل پاره لاله	گل شراب و رخسار	گل شراب و رخسار	لباس آل عباسی سیاه	ماهی بچکان گشتان
کلیه زر روشن	گرگ سیاهی و ب صبح کا	گرگ سیاهی و ب صبح کا	لعل حل شده و لعل آب	ماه کاغذ و رخ و لعل آب
کوکب لعل رخ آن	گوهری اشک	گوهری اشک	اشک سیمین	ماه سر خرگاه باور شیه
گر سی زرین کوکب	گوی زر کوکب	گوی زر کوکب	گلن پرده مفلک با کوکب	که مدور است



شک گل پوش خاکه خیار	مال و مخدو عدد لفظ و	ماه چهار هفته بلال	نه واره نه پدرونه شوهر
رامی پوشد	که صد باشد و مراد	مرش نفع اول و مالش	و نه خم فیروزه و نه چکان
بای برج حوت و	از ان فاست	شهریت در شام که کتور	نه خوان و نه لکن و نه فلقه
پیاله شراب	منجیق فلاخن معرب	انجا خوب بشود و مراد	مینا و نه مرغی نه فلک
مشک تر شب	من چینگ	انجا لامکان	نقطه لعل وین
متفرغ و کسایه از	مرج قلمدان چار پهلوی	مرجان اشک سنخ	نگر شوش چشم مشوق
روشنی	بای زین قلم زین	منزل بهتم کتاب ختم	نسرین و بدان و اشک
مرغ سحر خوان یعنی بلبل	مثال فسرمان	قرآن شریف چه در بهشت	نیل چادر و نیلی خیم
ماه و هفته کسایه	مینای لعل انداز تیغ خور	روز مقرر کرده اند	و نیلی قفس آسمان
پیاله که دور باشد	همه با طهارت و طیبان	عجز اصدق مراد از خدا	نه طارم شش و نه نه آسمان
ماده ریز و ماده دار	موتی اندک	تقل	که در شش روز پیشند
خاوم خوان گستر	مرغ تجله نور	مشک زره شکل	نقره روز و رخ و آنچه بد
مرغان آسمی جارفان	معلق نور و مهد مینا	با اعتبار و خم	ماند شل کاغذ و غیره
مصطفی نه جلد نه فلک	آسمان	مصطفی شراب خانه	نقطه یا قوت آفتاب
مرز و مجر زین و	مورچه خطر رخ و مرد	منقل کانون	وین محبوب
مرغ زین و مچ زین	ماه بنور شب	مریخ	سنگ نیلگون تیغ
آفتاب و مچ با دریشه	ای ماه نور و مچ و شب	موی نام نام پسر شیر	نقطه زر و نکدان زر
خیمه است	منجوق ماهیچه علم	ایه نام پرده از موسیقی	آفتاب
مشک زلف و شب و آنچه	میسر زرا اندود ماه	مخالص نام پرده و گیر	نون
بدان ماند	موی ویر و مویک برض	مخالص نام پرده و گیر	نیمه نیمه سے عدد و عدد
مریم سر نه شوهر	در دیده پدید شود	باب النون	لفظ نیمه شصت است
مغلوب یم	مرغ صراحی شرب	لسترن اشک و اختر	آن سی باشد و مراداران
دوست	مار سفید صبح صاف	نگر سنج و اب چشم شوق	حرف لام

نیچ باعتی تاجی و هر دو لفظ	نوک فتح نون و ضم خط	هفت آیت ز و هفت شمع	یا قوت ترو یا قوت ابد است
نویچ باعتبار تساوی عدد	سر جز الا یعنی مقدار	سبع سیاره	یا قوت حمر شراب سرخ
لفظین که شصت باشد	مرغان که لغز نیز آمده	بنده دنیا مردک	یکی ای چل که عدلین لفظ
نقد عین زرو اشک	نیم پیشه که بایه	هفت خواهران بنات	یکی است
نبات خط	نهادند نام پرده مستقی	بنده و تیغ باعتبار آنکه سیار	یکی بدو و چل باوه که عد
نیلوفر زلف و مثل آن	باب الواو	هفت قلعه هفت آسمان	لفظ و باشد و محل آن
نرو و تاج قیمت خرمی	ورق لاله رخ	هزار ستون نام قصر محمد	لفظی است
نقش و سینه بار و و صید و دو	ورم مراد از زیادتی	هفت شاور و ن هفت قلم	یکی کلد مراد از آن آرد
نیم یعنی صد که عدلین لفظ	ورقا کبوتر و فاخته	هفت امام خلفا عباسیه	صورت
نه چرخ سبعة و سیاره در	و بهق کند	هسته	یکی تنه کیه و تنها
وزن	و بیض روشنی	چاره مخفف همواره	یک مردم چوکی
بخشش	باب الهام	او تعالی	یاره دست برهن
بنی بر وزن جی و آن سر	بنده و گل ز قیاس بابا	هروج گل ز آسمان	یک چار و ندان شین
نقش بند و ج مراد از آن است	ستارگان	هشت میلین هشت	سابع و باکم
و مراد از روح و بخار و ج نبات	هرا سانه اسپ	باب الیا الرحیم	یوسف زرین رسن و
نقادان علوی کو اکب	بنده کنایه از مغرب و دوا	نیچ دندان	زرین سلب آفتاب

## خانم الطبع

الحمد لله که عیال نافع و مصطلحات و تشبیهات و استعارات قصائد بر چای مولفه مجمع کلمات بهیج  
سعادت شریعه بر سمار تحقیق قطب دائرة تدقیق غزل و لیب نعمه ساری گلستان لذت قمر  
سروستان براعت کشف غموض علوم عقلی و نقلی مولف محلی مادی علی شاکر رحمته المبدی طبع جناب  
منشی لیل کشور واقع کانپور در ماه نومبر ۱۲۸۵

CALL No. { ف ۸۹۱۵۵۱ ب ۲۱ ق بچ ACC. NO. ۱۳۳۴۰۱ (۵)

AUTHOR پدر الدین چاچ

TITLE \_\_\_\_\_

Acc. No. ۱۳۳۴۰۱  
Class No. ۸۹۱۵۵۱ Book No. ب ۲۱ ق بچ

Author \_\_\_\_\_

Title قصائد پدر چاچ

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



## MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

### RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

